

عبدالله اوجالان

سوسیالیسم؛

یگانه راه رهایی

انسانیت

انتشاران ارد

مشکلات سیاسی - اینتلوزیک و شیوه چاره یابی آن در

PKK

پیشرفت انسان رابطه نزدیکی با قوه تخیل او دارد. اگر در دوره تکامل انسانی، روحیه او از تخیل و یا به سخنی دیگر از فکر و اراده متاثر نگردد،

زندگی متوقف شده و پیشرفتی نخواهد داشت. قوه تخیل و پیشرفت فکر و اندیشه برای انسان امری حیاتی است.

چرا حیوانات را حیوان مینامند؟ غرایز و امیال در حیوانات عامل اصلی ادامه حیات آنها میباشد. در صورت عدم وجود این امیال و غرایز، حیوانات

چون اشیاء بیجان، توان هیچ گونه حرکتی نداشتند، اما چنین امری در مورد انسان به تمامی صدق نمیکند. جنبه فکری انسان بدون شک نقشی اساسی در

آغاز زندگی اجتماعی او داشته است.

هدف از بیان این مطالب این است که به شما بگویم: اعمالتان از تفکر و اندیشه تان دور گشته و این بسیار خطرناک و دهشت زا است. زیرا این

اعمال ارتجاعی بوده و به عملکردهای ابتدایی و اولیه انسانی شبیهند. انسان با فکر و اندیشه است که پاسخی برای مشکلات پیچیده طبیعت میابد، این نیز

حقیقتی است که همیشه پیش روی انسان قرار داشته و خواهد داشت. همچنین سعی و تلاش انسان برای حل مشکلات اجتماعی، متکی به نیروی تفکر

میباشد و این بدان معناست که اگر تفکر، خیال و اتوپیا وجود نداشته باشد زندگی نیز غیر ممکن خواهد بود. دلیل بیان چنین سخنی این است که شما از

تفکر و اندیشیدن گسسته و از آن دور گشته اید، آن را از یاد برده اید و آنچه را که تفکر و اندیشه مینامید از زندگی ای که انتظار آنرا دارید، بسیار

مجزا است. واضحتر بگویم که تفکر و اندیشه شما از زندگی انقلابی ما گسسته است و تفاوت فاحشی با آن دارد. شما هنوز به این سؤال که برای

انجام انقلاب چگونه و تا چه حد باید اندیشید؟ جوابی درست و شایسته نداده و هم اکنون نیز خواستار جواب دادن به آن نیستید. این انحراف و اشتباه خطرناکی است و من شما را از آن بر حذر میدارم.

پس در می یابیم که شرط اولیۀ تفکر، اجتماعی بودن است. ما اکنون نمیخواهیم به شکلی گسترده تاریخ اندیشۀ انسان را توضیح دهیم، در حال حاضر نیز مشکل اساسی ما تحلیل عمیق تاریخ پیشرفت اندیشۀ انسان نیست. این موضوعی آکادمیک بوده و بحث و گفتگو راجع به آن برای ما سود چندانی نخواهد داشت. اما هر کس بخواهد، میتواند راجع به آن تحقیق و بررسی نماید، در تمام دانشکده های آکادمیک، تاریخ اندیشه را به عنوان درسی مهم تدریس میکنند. در تاریخ اندیشه، مراحل و نکات بارزی وجود دارند که اکنون به شکلی خلاصه راجع به آنها بحث خواهیم نمود: انسان

در آغاز دارای سطح فکری ابتدایی و عقب مانده ای بوده و چنین تفکری در هنگام ظهور سحر، جادو و ادیان نمایان گشته است. سحر و جادو و ادیان مختلف، همه از اشکال آغازین تفکر میباشند. دین خود شیوه ای از تفکر است اما به اندازه علم، نظم و دیسیپلین ویژه ای را دارا نبوده و پیشرفت ننموده است، با این وجود تا کنون موجودیت خویش را حفظ کرده و خواهد کرد. سحر و جادو نیز اینگونه اند، این بدان علت است که ماهیت آنها با موجودیت انسان رابطه و پیوندی مستقیم دارد.

آیا یک انسان به تمامی میتواند علمی باشد؟ آیا رفتار و حرکات او به تمامی میتواند اساسی علمی داشته باشند. در عین حال اینها مشکلات و مسائلی فلسفی هستند. در حال حاضر فیلسوفان تحقیقاتی را در این مورد انجام میدهند و این تحقیقات جنبه ای علمی دارند. هیچ کس اینگونه نیاندیشد که خیال، دگما و دین از بین خواهند رفت. این رازی نهفته در سرشت انسان است. وجود خیال، دگما، اخلاق، معنویات و دین به عنوان یک ارزش، در سرشت انسان لازم و اجباریست. بویژه اگر انسان فاقد روحیه و معنویات باشد، تندرستی و حتی زندگی او با مسائل و مشکلات فراوانی روبرو خواهد گشت. میتوان دید که بن بست ایجاد شده در ایدئولوژی سوسیالیسم نیز از عدم وجود روحیه و معنویات منشا گرفته است. یکی از عوامل اساسی فروپاشی رنال سوسیالیسم نیز این بود که به طرز درستی با مشکلات دینی، معنوی و روحی برخورد نمود. علمی بودن و علمی اندیشیدن لازم و ضروری است، اما اگر به شیوه ماتریالیسم خشن، هر چیز بر اساس نمودار تحلیل شود، به معنای عدم شناخت انسان خواهد بود.

در رنال سوسیالیسم نیز تا حدی از ماتریالیسم خشن پیروی گردید و نتیجه آن ضعف و فروپاشی ای بود که میتوان تجارب و درسهای بسیاری از آن فرا گرفت.

چرا جامعه انسانی این چنین است؟ دیالکتیک تا اندازه‌های این سؤال را پاسخ داده است. دیالکتیک خود دارای قوانینی اساسی است، اگر این قوانین توسط ماتریالیسم خشن به انحراف کشیده نشده و دیدگاهی را که تا کنون نسبت به سوسیالیسم داشته‌ایم تغییر دهیم، توان آنرا خواهیم داشت که خود را بیشتر بشناسیم. اگر جنبه‌های علمی را به تنهایی اساس بگیریم این خود به اندازه دگماهای دینی خطرناک خواهد بود. اتکای بیش از حد بر علم، در مینیسیم و یا ماتریالیسم خشن در آفرینش انسان ناتوان خواهد بود. در اینجا نمیخواهیم به چنین بحثی فلسفی پردازیم که آیا روح قبل از ماده موجودیت یافته و یا ماده قبل از روح؟ یعنی نمیخواهیم تحقیقی عمیق راجع به سؤالی فلسفی نظیر آیا علم بر موجودیت یافتن ماده تاثیر گذاشته است و یا ماده بر آگاهی انسان؟ انجام دهیم. علم هر اندازه هم پیشرفت نموده باشد، هنوز نتوانسته حلی برای این مسائل بیابد. همچنین آخرین پیشرفتهای فیزیکی، بیولوژیکی (زیست شناسی) و حتی روانشناسی نیز نشان داده اند که اینها مسائل پیش پا افتادهای نیستند. امروزه حتی راجع به وجود احساسات در آنها بحث و گفتگو میکنند و بدون شک در آینده پیچیدگی مسئله تبدیل ماده به انرژی و همچنین روح به ماده، دیگر وجود نخواهد داشت. کدامیک از آنها نسبت به دیگری در اولویت قرار داشته و قبل از دیگری موجود بوده است؟ اگر بیش از این به ژرفای آن فرو رویم، ماورای فیزیک (که به آن متافیزیک میگویند) و یا ماورای روح (که آن را خدا مینامند) مسائلی هستند که با آنها روبرو خواهیم شد و انسان توان درک آن را نخواهد داشت. یعنی آگاهی انسان بسیار محدود است. انسان هر اندازه که بخواهد خود را خدا قلمداد کند و خویش را به جای او بگذارد (که چنین چیزی هرگز امکان پذیر نخواهد بود) نمیتواند از قوانین دیالکتیکی پیروی نماید. در طول تاریخ، پیشرفت اندیشه تاثیرات چشمگیری داشته و در زندگی نیز نقش بسیار مهمی دارد. ماده گرایی افراطی و گسستگی بسیار از روح سبب ایجاد بحرانهای غیر قابل حل خواهد شد. این امر همانطور که دیده میشود یکی از مشکلات انسانهای اولیه بوده و همچنین مشکل انسان امروزی نیز هست. در زمان انسانهای اولیه، نیروها، افکار و مفاهیمی مافوق تصور، استثنایی و همچنین عبادت وجود داشتند. این مسائل تا اندازه‌ای چاره یابی و حل شدند، اما امروزه هنوز خطراتی از نوع خطرات گذشته وجود دارند که راه حلهایی عملی برای آن میجویند. نمیتوان تفاوت چندانی میان مشکلات امروزی و مشکلات دیرین یافت و شاید مشکلات کنونی انسانیت بسیار پیچیده تر از مشکلات ۱۰ هزار سال قبل باشند. در واقع در اینجا میتوان نگرش وسیعتری، نسبت به انسان داشت، حتی جنبه تفکر آن را همراه با

ماده و طبیعت مورد نگرش قرار داد. اما این نکته خارج از بحث ماست. در حال حاضر انجام بحثی فلسفی در این مورد لازم و اجباری نیست، البته نمیتوان رابطه آنرا با فلسفه نادیده گرفت.

هیچ کس تصور نکند که جنبش PKK فاقد مبانی ایدئولوژیکی نیرومندی است، PKK دارای مبانی ایدئولوژیکی در سطح بسیار وسیعی میباشد. همان طور که مشاهده میکنید، ایدئولوژی PKK شباهتی به ایدئولوژی رئال سوسیالیسم نداشته و به هیچ کدام از ایدئولوژیهای دیگر نیز شبیه نیست. ایدئولوژی ما پیشرفت دینامیکی را اساس میگیرد، این را تنها نمیتوان گسترش ایدئولوژیکی به حساب آورد. به خوبی باید بدانید که اگر رابطه اتان با ایدئولوژی بگسلد به حیوان تبدیل خواهید شد. در حال حاضر، عامل اساسی که شما نمیتوانید خویش را کنترل نمایید، آن است که فاقد مبانی جدی ایدئولوژیکی هستید. انسان از شما می هراسد، زیرا فاقد ایدئولوژی هستید. در گذشته این را بی دینی و بی اخلاقی میخواندند. انسان بدون اخلاق، وضعیتی اسفبار داشته و همچنین انسان فاقد ایمان نیز دارای وضعیتی بسیار خطرناک بوده و جامعه همه آنها را لعنت نموده و به مجازاتی سخت محکوم ساخته است. امروزه ایدئولوژی، جایگزین تمام این مفاهیم گشته است. ایدئولوژی چیزی است که بدون آن نمیتوان زیست. این ایدئولوژی به ایدئولوژی ماتریالیسم خشن، یا آنچه که در رئال سوسیالیسم به اجرا در آمده و پیاده گشته است، شبیه نیست. موضوع بحث در اینجا اساسیترین نیازها، یعنی نیاز ایدئولوژیکی است. این تنها برای زمان حال و یا به دلیل آنکه عضو PKK هستید، برای شما لازم نیست، بلکه ایدئولوژی، هر زمان لازم و ضروریست. ایدئولوژی برای اولین انسان نیز ضرورت داشته و برای آخرین انسان نیز ضرورت دارد، اما در طول قرنها به اشکال مختلف ظاهر گشته و دچار تحول شده است.

اگر امروزه به عنوان یک خلق از همگان بیشتر مورد لعنت قرار گرفته و به سطحی رسیده ایم که از خویش متنفریم، به آن دلیل است که فاقد ایدئولوژی و فکری منطبق با حقایق موجود و ارزشهای معنوی بوده ایم. اگر خلقمان نیروی فکر و معنویت را با حقیقت خود پیوند میداد بدون شک هرگز در چنین وضعی قرار نمیگرفتیم. این وضعیت را میتوان اینگونه دریافت که؛ استعمار در طول تاریخ حاکمیت خود، خلقمان را به شیوه های مختلف از معنویات و ایدئولوژی جدا ساخته است، اما مهم آن است که راه حلی برای آن بیابیم. از دیر باز گفته میشود که "خلق ما جاهل و فاقد ارزش است" اما به جای آن و به شکلی کلی، ما میگوییم که خلقمان فاقد ایدئولوژی، معنویات و روحیه است و بدلیل اینکه از این مفاهیم دورگشته و به سطحی حیوانی رسیده است، هر قدر که بخواهند به استعمارش میکشند، بر پشتش سوار میشوند و هر اندازه که بخواهند او را میکشند و صدایی از او بر نمیآید، حتی اگر صدایی از او برخیزد هیچ کس آن را جدی نخواهد گرفت. به این بیانندیشید که من به چه سطحی رسیده ام. اگر امروز من بسان فریادی بزرگم، به این دلیل است که خود را از لحاظ ایدئولوژیکی رشد داده ام. بنگرید که من هرگز شیوه های خشن مسلحانه را بکار نگرفته و یا اعمال خویش را با پول و ثروت انجام نداده ام، بلکه شیوه عمل من، شیوه عملی متکی بر ایدئولوژی است. وجود یک نیروی فکری عظیم، متناسب با حقیقت ما و طرح افکاری نوین و دستیابی به نیروی اجرای آنها، من را به انفجاری عظیم مبدل ساخته است.

چرا من تا این حد متنفذ و موثر هستم؟ من فقدان معنویات و ایدئولوژی را در جامعه کرد و حقیقت کرد را در شخصیت خویش چاره یابی نمودم و با چنین حلی و بدلیل آنکه این عمل من متناسب با شرایط موجود میباشد، بسان معجزه ای گشته ام. به همین دلیل هر گام تاریخی را که برداریم دارای ویژگیهای معجزه آسایی است. اگر به وضعیت اعراب در شبه جزیره عربستان قبل از اسلام نگرشی داشته باشیم و یا وضعیت اروپای قبل از انقلاب

فرانسه را بنگریم - این انقلابها را به دلیل آنکه شناخته شده هستند مثال میزنیم - خواهیم دید که در آن هنگام فقر ایدئولوژی و معنویات عظیمی وجود داشته است، یا اینکه قشری محدود و منفعت طلب که حکومتهایی جاهل و بدور از معنویات داشته اند، کل جامعه را نادیده گرفته اند. این حکومتها، حکومتهایی ظالم و دیکتاتور بوده اند. در آن هنگام انسانهایی ظهور کرده و پیشاهنگی کسانی را که از ایدئولوژی و معنویات گسسته اند بر عهده گرفته اند. این افراد و اشخاص بعد از مدتی کوتاه انفجارهای اجتماعی بزرگی را بوجود آورده اند و این یعنی انقلاب.

عظمت و بزرگی حضرت محمد (ص) در چیست؟ جامعه ای که ایشان در آن میزیستند جامعه ای ابتدایی و خشن بود، اما ایشان با تفکر و معنویاتی عظیم به مقابله با آن پرداخت. ایشان با جمع آوری آثار دینی (در آن هنگام افکار باکثیبه های دینی بیان میشد) همچنین بوسیله قرآن معنویات بسیار بزرگی را ایجاد نمودند و بدین شکل انفجار اسلامی عظیمی را بوجود آوردند. در آن هنگام اعراب، وجودی موثر نداشته و بسیار عقب مانده و با تفکر و اندیشه بیگانه بودند، به همین دلیل انسانها به خاطر منافع حقیر و ناچیز، به سقوط و انحطاط کشیده میشدند. همچنین در آن هنگام چیزهای نفرین شده بسیاری وجود داشت و انقلاب حضرت محمد، راه حلی برای آنها بود.

در هنگام انقلاب فرانسه نیز آریستوکراتها برای کارگران شرایط غیر قابل تحملی ایجاد نموده و انسانها در سطوح بالا و پایین جامعه و به شکلی فجیع و یژگیهای حیوانی به خود گرفته بودند. در مقابل آن نیز ایدئولوژی و معنویاتی عظیم ظهور کرد. بدون شک فیلسوفان آن هنگام افکار بزرگی در سر داشته و بنیانگزاران اخلاق بودند؛ نتیجه آن نیز ظهور انقلاب فرانسه است.

چنین چیزی را در انقلاب روسیه نیز میتوان دید. در روسیه و تحت شرایطی بسیار عقب مانده تر، در سطوح بالا و پایین جامعه، ظهور و یژگیهای حیوانی به اوج خود رسیده بود. در مقابل آن نیز برخورد سوسیالیستی رادیکال، همراه با افکار و معنویاتش ظاهر شده و به انقلابی عظیم مبدل میگردد. حقیقت کردستان نیز تا اندازه ای شبیه به این موارد است. در اینجا رژیم به تمامی یک رژیم حیوانی است، وجود حاکمیتی حیوانی در بالا، طبقات پایین را نیز به طرف حیوانیت میراند. ما این وضعیت را درک نموده و برای دستیابی به معنویات و افکاری که راه حلی برای آن باشد، به تلاش و تکاپو پرداختیم و نتیجه آن ظهور انفجار گونه انقلاب عظیم کردستان همراه بود آیا ما جز این از جایی دیگر نیرو گرفته ایم؟ ما به سنن و عادات پوسیده اجتماعی پشت نبسته و حتی همچون طبقات و اقشار اجتماعی، خویش را سازماندهی نمودیم بلکه همه آنها را از هم فروپاشیدیم، زیرا تمامی آنها را به سقوط و تنازل محکوم ساخته اند. آنچه که ما انجام دادیم این بود که حقیقت خویش را به خوبی تحلیل نمودیم و رهایی از چنین وضعیتی به معنای ظهور و پدید آمدن فکر و معنویاتی عظیم میباشد.

شما نمیتوانید چنین چیزی را کوچک شمرده و یا نادیده بگیرید، زیرا این حقیقت آشکار شماسست، به همین دلیل من هر روز به شما میگویم که برخوردی معنوی و افکاری در خور زندگی داشته باشید. اما هنوز توان فکری و معنویات شما در حدی نیست که حتی بتواند شما را رها سازد. شما خویش را از این بیچارگی رها نمیسازید. کدام یک از شما دارای سطح معنویات والائست و یا افکارش توان پاسخگویی به شرایط موجود را دارد؟ به خاطر اینکه فاقد اینها میباشید، شما را بی مبدا و غافل میخوانم. راه حلهایتان و مخصوصاً عدم درک راه حل های رهبری، شما را به عضوی متقلب و عقب مانده مبدل ساخته است. به همین دلیل است که پیشرفت نمیکنید زیرا پیشرفت، خود دارای قوانینی است.

موضوع بحث ما اندیشه و تفکر به شکلی کلی و ایدئولوژی به شکلی خاص است. عبارت دیگر، میتوان رابطه ای میان تفکر و ایدئولوژی ایجاد نمود: اندیشه یعنی خیال و افکار به شکل کلی، ایدئولوژی نیز به مفهوم تفکر در شرایط موجود جامعه و منافع آن میباشد. به دیگر سخن، تفکری است که فرموله شده، همچنین رفتار و بیان افکاری است برای پیشبرد جامعه و یا ارتجاعتی نگه داشتن آن به شکلی محافظه کارانه. ایدئولوژیها بر دو دستهاند: ۱- پیشرو ۲- ارتجاعتی. بعضی از آنها ایدئولوژیهای محافظه کار بوده و برخی دیگر جهت ایجاد تحول و دگرگونی میکوشند. ایدئولوژیها سطح پیشرفت جامعه را رابطه مستقیمی دارند.

ایدئولوژیها در طول تاریخ پیشرفت نمودهاند. ایدئولوژیهای دینی در جوامع مختلف و در سطوحی متفاوت پیشرفت کرده و این روند هنوز هم ادامه دارد. همچنین ایدئولوژیهای وجود دارند که بیشتر دارای وجه فلسفی هستند. در اینجا میتوانیم کاتاگور و بخشهای مختلف فلسفه را دریابیم. فلسفه از دین برخاسته است، به عبارت دیگر هنگامیکه دین به سطح مشخصی از پیشرفت رسید، فلسفه ظهور کرده است. یعنی فلسفه نیز بسان دین، تاریخی کهن دارد. تفاوت آنها در نزدیک بودن فلسفه به علم است. در فلسفه موضوع بحث وجود و چگونگی عظمت خدا نیست. بلکه موضوع بحث، طبیعت و چگونگی آنست. یعنی فلسفه بسیار متفاوتتر از بعضی از دگماها، افکاری منطبق با حقیقت طبیعت را ارائه میدهد و بسیاری از جنبه های فلسفه به دین شباهت دارد. آنها با همدیگر مخالف بوده و تفاوتهایی نیز با هم دیگر دارند. فلسفه سعی میکند حقایق طبیعت را مورد تحقیق و بررسی قرار دهد. دین نیز از همان آغاز به تمامی (منظور ما از به تمامی آن نیست که به هیچ وجه طبیعت را موردنگرش قرار نمیدهد) متکی بر ماورای طبیعت است. موضوع بحث در آن، خدایان و گفته های آنان است و بدین شکل میخواهد به زندگی مادی و طبیعت نظم بخشد. نباید فراموش کرد که این نیز شیوه ای از تفکر است. به تمامی نمیتوان گفت که هر چیز در این فکر، تنها وجود شیئی ماورای طبیعت و یا تنها وجود خداست، بلکه دین اندیشه ای است که دارای جنبه های معنوی بسیار بوده و فکری ثابت به آن نیرو میبخشد. اندیشه وجود یک (خدا - الهه) چه زمان و چگونه پدید آمد؟ قرنهای بسیار سپری شده اند و هنوز به تمامی درک نشده که هدف از کلمه (الهه - خدا) چه بوده است؟ حتی انشتاین که عالم و دانشمند بزرگی بود، به خدا می اندیشید. اشخاصی که هر نیروی ابتدایی طبیعت را خدا میندازند نیز فکر خدا را دارا هستند. اما در میان این دو تفاوت بسیاری وجود دارد. علم نیز به عنوان نیروی هدایت کننده طبیعت یا قوانین طبیعی از آن نام میبرد. آنچه ما میخواهیم بگوئیم این است که مفهوم (الهه - خدا) هنوز در حال پیشرفت بوده و پیشرفت آن متوقف نخواهد شد. انسان نمیتواند هر چیزی را با تفکری اینچنین مرتبط دانسته و پیشرفت آن را بر این اساس بیان دارد. در اینجاست که فلسفه ظاهر میشود. فلسفه بسیار به علم نزدیکتر است و سعی مینماید که مبانی پیشرفت جامعه را بیان دارد.

همانطور که میدانید جریانهای فلسفی بسیارند: جریانهای ایده آلیستی و ماتریالیستی با شیوه های مخصوصشان، از آن گونه اند. از یک طرف بعضیها میخواهند که هر چیزی را به وسیله متافیزیک و یا ماوراء طبیعت توضیح دهند و از طرف دیگر کسانی نیز میخواهند هر چیز را با شیوه های مختلف ماتریالیستی بیان دارند. دیالکتیک بیشتر به فلسفه ماتریالیست وابسته است و متافیزیک بیشتر به فلسفه ایده آلیستی بستگی دارد.

ما این موارد را به شکلی وسیع توضیح نخواهیم داد. اما تمامی آنها کم و بیش با پیشرفتهای اجتماعی در ارتباطند. اینها در مراحل آغازین انسانیت وجود داشته و اکنون نیز وجود دارند. مهم آن است که نقش دین و فلسفه را در پیشرفت انسانیت در یافته و معنای آنرا درک کنیم، یعنی اکنون شما باید دریابید که آیا بر اساس دین میاندیشید، یا بر اساس فلسفه؟ آیا افکار شما دارای مبانی دینی است یا فلسفی؟ شما باید این موارد را دریابید. البته

تفکر علمی نیز یک بخش و یک کاتاگور را تشکیل می‌دهد. تفکر علمی، هم بر اساس دین و هم منطبق بر فلسفه، زندگی مادی را به شکل ابژکتیو بیان میدارد. یعنی ادعای آن چنین است که (۴: ۲×۲) و این نشانگر کیفیت و چگونگی آن است. نام آن (تفکر علمی) محتوای آنرا بیان میدارد، تفکر علمی و علوم اجتماعی علمهای بسیاری چون علم فیزیک، شیمی، بیولوژی و علم روانشناسی (برخی از تئوریه‌ها می‌خواهند ثابت کنند که شامل علوم اجتماعی است) را شامل میشوند.

تفاوت تفکر علمی با دیگر افکار چیست؟ تفکر علمی در مقایسه با افکار دیگر به شکل بهتری، جهان، طبیعت و ابعاد جامعه را تعریف میکند و علل و نتیجه یک مسئله را به خوبی ارائه می‌دهد. این امر به انسان نیرو بخشیده است. هم اکنون تفکر بر مبنای علم برای انسان امری اساسی است و انسان اینگونه میتواند پیشرفت نماید. این نیز در طول تاریخ باعث پیشرفت انسان گردیده و او را استوار نگه داشته است. فلسفه نیز در پیشرفت انسانیت نقشی اینچنین را بر عهده داشته و هنوز هم چنین نقشی را ایفا مینماید. اما علم بیشتر از هر دوی آنها پیشرفت حاصل نموده است. از همان آغاز، یعنی از هنگامی که کار و کوشش انسانی آغاز شد، علم وجود داشته است. در شکارهای انسان و همچنین در پیشرفت بعضی از کارهای کشاورزی ابتدایی، علم وجود داشته است. جنبه علمی این کارها چیست؟ شیوه هجوم بردن به شکار و همچنین از پا در آوردن آن بر خوردی علمی است، همچنین کاشت غلات به منظور برداشت همان غله، خود تفکری علمی است و دارای دیرینه‌ای به درازای تاریخ انسانیت است. به سخنی دیگر، وجود علم تنها محدود به زمان حال نیست. اما امروزه بسیار سیستماتیک بوده و به شکل شاخه‌های علمی مختلف گسترش یافته است.

به نظر میرسد، دین که در آغاز جایگاه ویژه‌ای داشت، امروزه تا اندازه‌ای جایگاه خود را از دست داده است. همچنین فلسفه نیز که در قرون اولیه و قرون وسطی و حتی مراحل اولیه کاپیتالیسم تاثیر بسزایی داشت، امروزه در درجه دوم اهمیت قرار گرفته و یا اینطور به نظر میرسد. علم نیز در آغاز بسیار محدود بود اما امروزه همه چیز از دیدگاه علم مورد بررسی و نگرش قرار می‌گیرد و این خود مشکل بزرگی ایجاد کرده است. امروزه موضوع بحث آن است که علم، بویژه تکنولوژی تا چه اندازه در نابودی انسانها نقش خواهد داشت؟ امروزه پیشرفت تکنولوژیکی که علم عامل اساسی آن است، به اندازه دگماهای دینی و همچنین در حد برخی نظریات عقب مانده فلسفی، جامعه انسانی را مورد تهدید قرار داده است. حتی میتوان گفت، در آینده‌ای نزدیک تکنولوژی متکی بر علم، انسانیت را به نابودی خواهد کشاند. اگر تدابیر لازم اتخاذ نشوند، تکنولوژی جانورانی خواهد آفرید که انسانها را خواهند بلعید. بدون شک بمب اتمی یک جانور بوده و امروزه تکنولوژی جانوری است که تا کنون طبیعت را به نابودی کشانده است. در گذشته نیز جانورانی وجود داشتند، اما انسان میتوانست در مقابل آنها از خود محافظت نماید. هم اکنون انسانی که در قرون و مراحل آغازین میتوانست از خود محافظت نماید، در مقابل جانور تکنولوژی یارای ایستادگی ندارد. در قرون آینده این جانور تکنولوژی، خطرناکتر خواهد شد. در اینجا است که انسان بایستی شیوه دفاع از خویش را بیاموزد.

به طور کلی انسانها مرحله‌ای را که در آن زندگی میکنند، قرون نهایی و آخر زمان میندازند. هر چند در جامعه چنین دیدگاهی وجود داشته باشد اما در حقیقت اینچنین نیست، بلکه این دگرگونی و تحول است که در جامعه حائز اهمیت است. آری دگرگونی لازمه دیالکتیک است، اما باید دگرگونی را به نحوی صحیح انجام داد. دگرگونی بدان معنا نیست که، آنچه را قابل انجام است نادیده بگیریم. هر مرحله ارزشها و سطح پیشرفتی اساسی را دارا است. دگرگونی هنگامی معنا خواهد داشت که ویژگیهای هر مرحله نادیده گرفته نشوند. بجز این اگر تصور نمائید که هر چیز متحول

خواهد شد، تنها خیال بافی نموده اید. فکر میکنم که در میان ما نیز دگرگونی به شکلی خیالبافانه درک شده است. برای درک دگرگونی لازم است چیزهای جاودانه و غیر قابل تغییر را شناخت. تاریخ انسانیت و بسیاری از ارزشها غیر قابل تغییرند، اما ارزشهایی نیز وجود دارند که لازم است متحول شوند. لازم است دگرگونی را از چنین دیدگاهی بنگریم و طرز فکر فلسفیمان نیز باید بر این اساس باشد.

آنچه را که باید دریابیم این است که ایدئولوژیها و افکاری که مبانی پیشرفت انسانیت هستند، از سحر و جادو و دین گرفته تا فلسفه و علم، بدون شک با زندگی در هم آمیخته اند. اگر این دیسپلینها وجود نداشته باشند، زندگی ادامه نخواهد داشت. از این لحاظ انسان با خیالات فلسفی و علمی نمودن خویش، انسان خواهد بود. اما انسان در کجا و بیشتر به چه چیز اهمیت خواهد داد و آن را در کجا اساس خواهد گرفت؟ در چه نقطه ای باید بر تحول تکیه نماید؟ در کجا، تا چه اندازه به کدام ایدئولوژی نیازمند است؟ در کجا و تا چه حد به معنویات، اخلاق و دیسپلینی که توان اجرای آن ایدئولوژی را داشته باشد نیاز دارد؟ اگر اینها به درستی در یک جامعه تثبیت شوند، آن جامعه، جامعه ای سالم و آزاد خواهد بود و چنین جامعه ای میتواند به حیات خود ادامه دهد. اما اگر آن جامعه خلاق نبوده و نتواند مسائل ایدئولوژیک و معنوی را چاره یابی نماید، آن جامعه حتی اگر در اوج حاکمیت باشد، سقوط کرده و این سقوط تجزیه و فروپاشی آنرا در پی خواهد داشت. امروزه جامعه کردها، جامعه ای است که به انحطاط کشیده شده است. جامعه کردها با سقوط و یا حتی بدتر از آن، با فروپاشی مواجه گشته است، زیرا از لحاظ ایدئولوژیکی و معنویات متلاشی شده و این حقیقت اجتماعی این جامعه است. در اینجا است که باید پرسید PKK چیست؟ PKK یابنده معنویات و ایدئولوژی برای خلقی است که ایدئولوژی و معنویات آن متلاشی گشته است. این را باید به خوبی دریابید، زیرا این نقشی کلیدی بر عهده دارد. اما من رابطه شما با اجتماعی بودن را مورد نگرش قرار داده و میخواهم دریابم که هدف شما از دگرگونی ای که از آن بحث میکنید چیست؟ وضعیت شما را مشابه روستاییان گذشته میدانیم که با چماق به دست گرفتن خواستار ایجاد دگرگونی بودند. وجود تفنگ در دستان بجای چماق تنها تفاوتی تکنیکی میان شما و یک روستایی ایجاد میکند. در حالیکه در شیوه تفکرشان هیچ تفاوتی وجود ندارد. یک روستایی، چماق بدست گرفته و با به حرکت در آوردن آن میگوید: "مرتیکه تا به تو حمله نکرده ام، از جلوی چشم دور شو." اما پس از آن همچون (دن کیشوت) که به آسیابهای بادی حمله کرد، بدون نتیجه خواهد ماند. شما هنگامیکه سلاح به دوش میگیرید، بیشتر به آن دهاتی شبیه هستید و حتی بسیار خطرناکتر از آنید. زیرا اگر با اسلحه نیز همچون (دن کیشوت) عمل کنی، از بین خواهی رفت، این امر وحشتناکی است که ما اکنون با آن روبرو هستیم و میخواهیم راه آنرا را سد کنیم. یکی از وظایف اصلی ما این است که شما سلاح بدستان را از (دن کیشوت) بودن رهایی بخشیم.

چگونه میتوان به این وضع پایان داد؟ همچنان که گفتیم با نیروی فکر و اندیشه ای که مانع سقوط و متلاشی شدن باشد و با ایجاد پیوند با ایدئولوژی و یک زندگی معنوی که اراده ای پولادین را در خود پیوراند به این مشکلات پایان خواهیم داد. شما به این نیازمندید و جز این راه دیگری وجود ندارد.

این ادعا، ادعای بسیاری از ایدئولوژیها است، مثلاً در قرن ما ایدئولوژیهایی که (مدرن) خوانده میشوند و محصول پیشرفتهای علمی هستند، بسیارند؛ دولت گرایی، لیبرالیسم، ملی گرایی و اشکال مختلف آن، جریانها و شاخه های حزبی مختلف که بر گرفته و مرتبط با حقایق جامعه بورژوازی هستند، از آن گونه اند، اما اساسیترین ویژگی جامعه بورژوازی ملی گرایی است. ایدئولوژیهای ماقبل آن، آنقدر رابطه شان با جامعه محدود است که

نتوانسته اند سطوح ملی را در بر گیرند. آنها بیشتر عشایر و گروه‌های کوچک را اساس می‌گرفتند و در آن مراحل بود که گروه‌هایی به شکل خانواده شکل یافتند. ایدئولوژی‌های الهی و حتی مدارس فلسفه در خدمت منافع گروهی کوچک بوده و آنها را اساس می‌گرفتند.

بورژوازی گام و طبقه‌ای پیشرفته تر است و حداقل ملیت را در اولویت قرار می‌دهد. بورژوازی، بازار ملی، مرز ملی و دولت ملی را اساس می‌گیرد که ایدئولوژی ملی‌گرایی بیانگر و نشانگر آن است. ایدئولوژی ملی‌گرایی چیست؟ بورژوازی جامعه‌ای را ترقی داده و این جامعه نیز پیشرفت یک ملت را در بر خواهد داشت. بنابراین وجود ملت برای بورژوازی اجباری است، زیرا بورژوازی به دولت، فرهنگ و سرزمین ملی نیازمند می‌باشد. در این راستا اندیشه دولت ملی، فرهنگ، اقتصاد، احزاب ملی و وجوه مختلف ملی بودن توسعه خواهند یافت. این به معنای بوجود آمدن ملی‌گرایی گسترده‌ای است که رفته رفته و به دلایل مختلف به طرف فاشیسم سوق می‌یابد. هیتلر نماد پیشرفته‌ترین ملی‌گرایی شوونیستی است. او می‌گوید: (نژاد ژرمن نژاد برتر است و تمامی نژادهای دیگر پست هستند.) این خطرناکترین سطحی است که ایدئولوژی بورژوازی به آن رسیده است.

البته نمیتوان ارتباط ایدئولوژی با جامعه و یا طبقات اجتماعی را نادیده گرفت. ایدئولوژیها به شکل عام با انسان در ارتباطند، اما به شکل خاص با جوامع انسانی یعنی پیشرفت طبقات در پیوندند. مد نظر قرار دادن این نکته ضروری است که بسیاری از ایدئولوژیها به شکل عام با جامعه و به شکل خاص با طبقات آن ارتباط دارند. بورژوازی نیز پیشرفت ایدئولوژیکی اینگونه‌ای داشته و در حال حاضر نیز این پیشرفت با تمام سرعت ادامه دارد. لیبرالیسم و دولت‌گرایی نیز شکل دیگری از ملی‌گرایی هستند.

در مقابل آن طبقه کارگر یا پرولتاریا که همراه با بورژوازی با به عرصه وجود گذاشته است، با ایدئولوژی متناسب با خود در صحنه ظاهر میشود. همچنان که میدانید این ایدئولوژی را سوسیالیسم مینامند. همچنان که تکیه‌گاه و زیر بنای ملی‌گرایی، طبقه آریستوکرات و برده‌داران می‌باشند، ایدئولوژی سوسیالیسم نیز ریشه در تاریخ کهن دارد. ستم‌دیدگان، بردگان و سروها تکیه‌گاه و زیر بنای سوسیالیسم اند. ظهور اسپارتاکوس در میان بردگان آزمونی از سوسیالیسم بود. سروها نیز در قرون وسطی، کمونهای سوسیال (اجتماعی) ایجاد کردند. اما پیشرفت اساسی سوسیالیسم در قرن ۱۹ به وقوع پیوست که آنرا (سوسیالیسم علمی) مینامند. به سخنی دیگر، هر مرحله، منطبق با شرایط و اوضاع خود دارای سوسیالیسمی است. مثلا در دوران اسلام حضرت علی یا علویت را میتوان سوسیالیسم اسلام دانست. میتوان گفت که در قرون وسطی تمام ادیان منطبق با خویش جنبه‌هایی سوسیالیستی به خود گرفته‌اند. یعنی چنین چیزی حتی در قرون وسطی نیز دیده میشود.

در عصر کاپیتالیسم، علم سوسیالیسم نیز مرتبط با ایدئولوژیهای علمی عمومی ظهور کرده است. به منظور آنکه این سوسیالیسم را از انواع دیگر آن متمایز سازند، آنرا (سوسیالیسم علمی) مینامند. اما چرا علمی؟ قرن ۱۹، قرن علم است و چیزی را در این قرن نمیتوان دید که جنبه علمی به خود نگرفته باشد. این امر بر پیشرفت علوم اجتماعی تاثیر داشته و در نتیجه سوسیالیسم به عنوان جوهر علوم اجتماعی ظهور میکند، بدین جهت آنرا (سوسیالیسم علمی) و یا (علمی بودن در سوسیالیسم) مینامند. هر چند این خود مسئله چندان مهمی نیست.

در تاریخ ایدئولوژیها، سوسیالیسم ایدئولوژی‌ای است که ادعا مینماید علمترین ایدئولوژیهاست. چنین ادعایی دلایلی دارد و دلیل اصلی آن نیز ارتباط سوسیالیسم علمی با طبقات ستم‌دیده و زحمتکش است. طبقات حاکم مجبورند که دروغ بگویند و از حقایق بدور باشند، اما طبقات ستم‌دیده ناچارند که واقع بین باشند، به عبارت دیگر، باید دیدگاهی علمی داشته باشند. زیرا به دروغ گفتن و استعمار دیگران نیازی ندارد، به همین دلیل طبقات

ستمیده طبقاتی هستند که بسیار به علم نزدیکند و این امر در آنها کاملاً مشهود است. انسان به شکل کلی همیشه نیازمند اتوپیا است. اتوپیاها بایستی مستقل بوده و وابسته نباشند. نمیتوان ویژگی اتوپیست بودن سوسیالیسم را نادیده گرفت. در واقع هر ایدئولوژی خود یک اتوپیا است و سوسیالیسم نیز مجبور است که اتوپیایی این چنین باشد. رئال سوسیالیسم میخواست، سوسیالیسم را از اتوپیا و معنویات جدا نماید، اما نتیجه آن چیزی جز فروپاشی نبود. میتوان این امر را انحرافی نامید که با جوهر و حقیقت ایدئولوژی سوسیالیسم در تضاد بود و همچنان که در نتیجه هر انحرافی میتوان دید؛ شکست و عدم موفقیت در رئال سوسیالیسم نیز اجتناب ناپذیر بود.

اکنون جوابگوی این سئوالات باشید: آیا نیازی به یک ایدئولوژی علمی وجود دارد و یا یک ایدئولوژی مجبور است که علمی باشد؟ اندیشه و فکر انسان رفته رفته در حال علمی شدن است.

در نتیجه، همچنانکه شیمی، فیزیک یا شاخه های دیگر علم، علمتر میشوند علوم اجتماعی نیز بیشتر علمی میگردند. اما همان طور که علم نتوانسته قوانین اساسی طبیعت را به تمامی بیان دارد و جوابگوی آن باشد، علوم اجتماعی نیز نتوانسته اند به تمامی علمی گردند. ۱۰۰٪ علمی گشتن این علوم نیز غیر ممکن است، زیرا جامعه خود دارای ویژگی تخیلی است و روح و خیال، بخشی از جامعه هستند و نمیتوان روح و خیال را در فرمولی کامل جای داد. بطور کلی انسان موجودی نیست که بتواند خود را به تمامی به شکل علمی بیان دارد. اگر بخواهیم به انسان چنین دیدگاهی نسبت به انسان داشته باشیم، وضعیتی شبیه به فاشیسم که نژاد خالص آلمانی را آفرید، بوجود خواهد آمد و این نیز بسیار خطرناک است. این امر حتی در سوسیالیسم نیز مورد آزمایش قرار گرفت، اما فروپاشی آن را به همراه داشت و علت فروپاشی رئال سوسیالیسم، انحراف آن از سوسیالیسم بود. رئال سوسیالیسم نیز خواستار آفریدن جامعه و فردی بود که فاقد روح بوده و عملکردی مکانیکی داشته باشد.

سوسیالیسم یعنی آزادانه ترین شیوه روابط اجتماعی انسان و این مفهوم واقعی سوسیالیسم است. سوسیالیسم با هر آنچه از واقعیت اجتماعی گسسته و خویش را بالاتر از جامعه میندازد و هر آنچه که مستبد و استعمارگر است، مخالف بوده و با آن در تضاد میباشد. اما برای رسیدن به چنین چیزی اگر بگویید: "باید چیزهای موجود در جامعه را همچون دندانهای شانه به هم شبیه و یکسان ساخت" پیشرفت انسان را انکار نموده اید. زیرا هیچ کدام از پیشرفتهای طبیعت اینگونه و بدین شکل نیستند. به همین دلیل در سترین شیوه، مشارکتی آزاد است. مشارکت اجتماعی لازم است بر اساس مهارتها و تلاش و کوشش باشد و این مفهوم سوسیالیسم است. مشارکتی بوروکراتیک، مشارکتی بر اساس امر و فرمان و مشارکتی که قبل از هر چیز در آن گفته شود که (۴: ۲×۲) (منظور دیدگاه ماتریالیسم خشن و رئال سوسیالیسم است) شایسته سرشت انسان نیست و با آن در تضاد است. این تضاد با سرشت انسان را در فروپاشی رئال سوسیالیسم میتوان دید. در مرحله برده داری و فئودالیسم، یک شخص خود را در جایگاهی فراتر و رفیعتر از جامعه میدید و خود را خدا قلمداد میکرد. اکنون نیز سرمایه داران چنین کاری را انجام میدهند و همچنانکه این خدایان پایان یافتند، سرمایه داران نیز به پایان خود خواهند رسید. اما مکانیکی نمودن انسان در سوسیالیسم انجام یک انقلاب نیست و آن را نمیتوان درجه ای از آزادی نامید.

اندیشه آزادی، برابری و سوسیالیسم، در قرن ۱۹ توسط مارکس و انگلس گسترش یافت و شکل علمی به خود گرفت. آنچه را که مارکس و

انگلس عملی نمودند، شکلی علمی از سوسیالیسم بوده و دستاوردها و موفقیتهایی نیز کسب نموده است. آنان اتوپیا، آداب و رسوم سوسیالیستی

و مخصوصاً سوسیالیسم را از لحاظ ایدئولوژیکی به شکل علمی بیان نمودند. بدین منظور آنان بر فلسفه فرانسه، سیاست اقتصادی انگلیسها و ماتریالیسم

تاریخی آلمان تکیه کرده و از آنها نیرو گرفته اند، به دیگر سخن، تمامی موارد فوق را مورد تحقیق قرار داده و به آنها شکل علمی بخشیده و برای آنکه سوسیالیسم خویش را از دیگر سوسیالیسمها متمایز سازند، آنرا سوسیالیسم علمی نام نهادند. این مرحله، گذاری مهم در سوسیالیسم است و نمیتوان آنرا کوچک شمرد.

آنان از یک طرف ایدئولوژی سوسیالیسم را به شکلی واضح و علمیتربیان نمودند و از طرفی دیگر خواستند آنرا سازمان بخشند. همچنین لیگای کمونیسم و انترناسیونال اول را به وجود آوردند. بعد از آن سندیکاهای کارگری ایجاد شدند که برای کارگران تا اندازه ای آگاهی و سازماندهی در پی داشتند. با وجود این کارگران را به اقتدار نرساندند. هر چند کمون پاریس آزمونی برای رسیدن به اقتدار بود، اما به پیروزی نرسید.

در کنار تمامی اینها لنین با سیاسی نمودن سوسیالیسم، گام مترقیانه دیگری به جلو برداشت. آزمون بلشویک نیز سیاسی عملکردی در انقلاب

سوسیالیستی بود، که با رهبری لنین تحقق یافت. سیاسی نمودن سوسیالیسم که مهمترین مشارکت لنین در سوسیالیسم بوده است، جهشی عظیم از

ایدئولوژی به سوی سیاست است. همانطور که میدانید لنین دارای تئوری ای انقلابی است و در این تئوری بیان میدارد که: "امپریالیسم در ضعیفترین

حلقه است که متلاشی خواهد شد" او راجع به حزب پیشاهنگ و تاکتیکهای مبارزه آن، نظیر قیام و گریلا تحلیلاتی انجام داده است. همچنین تئوری

دیکتاتوری پرولتاریا از تئوریهای اوست. لنین این تئوریها را طرح ریزی نمود و به آنها شکل و برنامه بخشید؛ با پیشاهنگی یک حزب آنها را

سازماندهی نمود و حتی با این مفاهیم تا تاسیس دولت نیز پیش رفت. بعدها به ویژه در دوران استالین و بعد از آن این دولت توسعه بیشتری یافت.

تمامی آنچه استالین انجام داد، توسعه دولت سوسیالیستی بود. این امر تا اندازه ای پیش رفت. میتوان گفت که در دوران استالین نگرشی آنچنان تک

جانبه وجود داشت که ایدئولوژی در درون سیاست و حتی اقتصاد ذوب گردید. ایدئولوژی و معنویات در میان دولت و حزب ناپدید گشت، در حالی

که حزب و دولت باید تنها در مرحله ای وجود داشته و سپس آنها را پشت سر نهاد. مارکس و انگلس نیز میگویند: دولت در مراحل آغازین لازم است

و در مراحل بعد باید آن را سپری کرد. همچنین وجود حزب نیز بعد از رسیدن به اهداف ضرورتی ندارد، بنابراین باید آن را سپری کرد. هم حزب و

هم دولت وسایلی برای گذشتن از مرحله ای و انتقال به مراحل بعدی هستند.

در آزمون شوروی حزب از میان برداشته شد و شکل دولت به خود گرفت. ایدئولوژی از میان برداشته شد و تا سطح سیاست داخلی و خارجی

تنزل یافت. بدین شکل ذوب ایدئولوژی در سیاست، بر خطر فروپاشی خواهد افزود و این وضعیتی است که در شوروی پدید آمد. سیاسی گشتن

شوروی به شکلی افراطی، قرار گرفتن نیرویی عالمگیر تنها در دست ارگان حزب، دولت و دبیر حزب باعث شد که شوروی به وضعیتی ناگوارتر از

کاپیتالیسم دچار شود. این یک انحراف است. آری، از هر لحاظ که بنگریم پرولتاریا نیازمند دولت است، اما اگر یک حزب تا این حد به دولت تبدیل

شده و بر آن تاکید کند انحرافی به وجود خواهد آمد که با موجودیت آن در تضاد بوده و آنرا با تحریف روبرو خواهد نمود. چنین چیزی در شوروی

گسترش چشمگیری یافت و نتیجه آن رسیدن به بن بست بود، این بن بست نیز به شکلی طبیعی فروپاشی را در بر داشت.

چنین وضعی در دنیا هنوز هم ادامه دارد. زمانی جهان میان سیستم سوسیالیسم و امپریالیسم تقسیم گشته بود. دهه هفتاد دهه ای بود که اینگونه

سپری شده و هنگامه انقلابهای پرولتاریا بود. بعد از فروپاشی شوروی میتوان دید که این اصطلاحات پایان یافتند. اصطلاحاتی نظیر انقلاب پرولتاریا و یا

دیکتاتوری پرولتاریا دیگر به کار گرفته نمیشود، حتی دولتهای رئال سوسیالیستی تاسیس شده نیز از هم فرو پاشیدند. لازم است که مشکلات برخاسته

از تبدیل سوسیالیسم به یک نیروی سیاسی را مشاهده نمود. باید دانست که اگر این مشکلات حل نگردند تجدید بنا غیر ممکن خواهد بود. البته سوسیالیسم نیز همچون همه ایدئولوژیها برخورداری درست با مسئله اقتدار خواهد داشت. همه ایدئولوژیها خواستار رسیدن به اقتدار و جای گرفتن در میان جوامع هستند. این لازمه سرشت و طبیعت آنهاست. اما مشکل آن است که چنین چیزی تا چه حد توسعه یافته و پیشرفت خواهد نمود و چگونه میتوان آنرا عملی ساخت؟ بنابراین هیچ کس نمیتواند سوسیالیسم را به دلیل آنکه خواستار ایجاد دولت است متهم نماید. این امری بسیار طبیعی است که سوسیالیسم در راستای منافع ستمدیدگان و زحمتکشان، خواستار ایجاد دولت باشد. در واقع این یکی از وظایف اساسی سوسیالیسم است. اما آیا هر چیزی با تاسیس دولت چاره یابی خواهد شد؟ در این جا است که مشکلات بروز خواهند کرد. تنها با تاسیس دولت، سوسیالیسم نمیتواند به اهداف خویش دست یابد. بسیار درستر و واقعینانه تر خواهد بود اگر تاسیس دولت را تنها یکی از اهداف کوچک و اولیه سوسیالیسم بشماریم. میتوان با تاسیس دولت به بعضی از اهداف سوسیالیستی رسید. تاسیس دولت برای سرکوب ارتجاع و خنثی نمودن خطر خارجی امپریالیسم لازم است، اما توقع هر چیزی از دولت باعث انحراف در سوسیالیسم خواهد شد و شبیه به آن خواهد بود که هر چیز را از پرودگار طلب نماییم. ادیان نیز در آغاز معنا و مفهوم داشته و پاسخگوی نیازهای شدید موجود بودند. آغاز یک دولت همراه با دین بوده و دین اینچنین به دولت تبدیل شده است، اما بعدها شخصی آمده و دین را تنها به یک خدا و الهه محدود ساخته و میگوید: "من سایه خدایم" و این چنین به سلطانی موناشریک و دیکتاتوری بی مثال تبدیل میشود. سوسیالیسم نیز اینگونه است. سوسیالیسم هم لازم بود در آغاز دولتی تاسیس نماید که بسیار دمکراتیک باشد، اما بعدها یک دبیر کل بر همه چیز حاکم گشت، یک رهبر جهانی و انتر ناسیونال! هر چیز به دولت و دبیر کلی که خویش را به جای خدا نهاده و یا خویش را نماد سیاسی آن میندازد، منتهی میشود. آری انحراف در اینجاست.

بر این اساس نگرشی به اوضاع داخلی حزبمان داشته باشیم: هر کس که مقام حزبی - هر چند محدود - کسب کند، بر هر چیز حاکم شده و حتی انسانها را به مرگ محکوم میکنند. به همین دلیل آنچه را که در حزب آشکارا روی میدهد، به شما نشان میدهم، تا خطرات به قدرت رسیدن یک ایدئولوژی را به شما بشناسانیم. این امر در شوروی به شکلی بسیار گسترده دیده شد و عامل بوجود آمدن آن اولین عملکردهای سوسیالیسم بود. در روسیه آنچه در آغاز انجام گرفت، عملکرد سوسیالیسمی وحشی بود و قبل از آن مثالی برای آن وجود نداشت. ویژگیهای شخصیت استالین همراه با بسیاری از عوامل دیگر، دولت را بیش از حد توسعه داد و سوسیالیسم را تنها به سیاستهای داخلی و خارجی محدود ساخته و نتیجه آن رسیدن آنان به نقطه ای بود که بگویند: "عملی کردن سوسیالیسم امری غیر ممکن است." امروزه میتوان ترکیب سوسیالیسم نوین با سیاست را بدین شکل مورد بحث و گفتگو قرار داد.

در گذشته نیز گفتگوهای راجع به رابطه سوسیالیسم با سیاست و دولت انجام گرفته است. در زمان لنین نیز اقتدار، مسئله دولت و مشکل دمکراسی اقلیت، بسیار مورد گفتگو قرار گرفت و مبتنی بر مبانی طبقاتی، راه حلهایی عقلایی برای آن مطرح گردید. این سیاسی گشتنی حائز اهمیت و منطبق با مرحله بود و اتوپیای رهایی انسانیت را آفرید. همچنین با جاذبه بزرگی که ایجاد کرد، سبب گردید ابراز علاقه و طرفداری از سوسیالیسم در طول قرن بیستم ادامه داشته باشد. اما چگونه چنین کاری را انجام داد؟ سوسیالیسم از جنبه سیاسی و ایدئولوژیک، دنیایی بسیار عظیم را به انسانیت عرضه نمود. حتی اتوپیای آن نیز در حال تحقق بود، اما به دلیل انحراف ناموفق ماند. این حادثه چگونه روی داد؟ هر چیز برای منافع شوروی و هر چیز

برای منافع روسها و در میان روسها نیز هر چیز در خدمت بروکراسی، بروکراسی نیز به تمامی در خدمت حزب قرار داشت و در درون حزب نیز همه چیز در خدمت (پولیت بورو) و دبیر آن قرار داشت در نتیجه میخواستند تمامی انسانیت را به خدمت یک طبقه درآورند. آنان خواستند سوسیالیسم را اینگونه بکار گیرند، اما آشکار بود که موفق نخواهند شد. در واقع چنین چیزی با حقیقت و جوهر سوسیالیسم در تضاد بود، در نتیجه فروپاشی تسریع یافت. این رویدادی بود که بسیاری آنرا انتظار نداشته و به شکلی انجام گرفت که حتی هیچ کس متوجه آن نشد. حوادثی که روی دادند با جوهر سوسیالیسم متضاد بود و این چیزی است که میتوان آنرا دریافت، نباید از فروپاشی یک روزه آن نیز تعجب کرد، زیرا این فروپاشی امری بسیار طبیعی بود. در اینجا لازم است به این نقطه اشاره نمایم که دیکتاتوری رئال سوسیالیسم نیز بسیار مستبد و سرکوبگر بود.

این انحراف خطرناکی بود. در درون حزب ما نیز شخصیت پوچ و بی معنی با در دست گرفتن مقام حزبی به جانوری تبدیل میشود. من در درون حزب، چنین افرادی را بسیار دیده ام. این امر در شوروی شکلی مدرنتر و کلی تر داشت. در چنین وضعیتی لازم است نسبت به رابطه ایدئولوژی سوسیالیسم با نفوذ و قدرت، همچنین رابطه آن با سیاست، نگرشی درست داشته باشیم. این برخورد و نگرش درست باید به چه شکلی باشد؟ بایستی صاف بودن و خلوص ایدئولوژیک را همیشه اساس گرفت. نباید با سیاست، ایدئولوژی را تخریب نمود. سیاست را نباید به وسیله ای در خدمت یک طبقه محدود (حتی در شوروی این در خدمت منافع یک طبقه محدود نیز نبود) و یا اشخاص و اقشار تبدیل نمود.

برای جلوگیری از این امر چه چیز لازم است؟ یک ارگان و موسسه ایدئولوژیک لازم است. آنچه را که امروز در ایران رژیم مالاها مینامند، دارای موسسه ای به نام (آیت الله) است. این موسسه نیرویی آنچنان دارد که حتی توانست شاه را که دارای نیروی سیاسی عظیمی بود، سرنگون سازد. تمام این نیرو از ایدئولوژی منشا میگیرد. (آیت الله) در واقع یعنی ارگان و موسسه ای ایدئولوژیک. آیت الله هاتمام امور خود را در راستای ایدئولوژی انجام میدهند، در نتیجه اکنون نیز بسیار با نفوذ و تاثیر گذارند.

اما در سوسیالیسم چنین موسسه ای موجود نبود. ارگان ایدئولوژیک آن چه از لحاظ انتشاراتی و چه از لحاظ سخنران و ایدئولوگهایش، اهمیت خویش را از دست داده بود؛ ایدئولوگهای آن به طوطیانی حقیر برای دولت تبدیل شده بودند و تنها با تعیین منافع داخلی و خارجی هر کس را برای تبدیل شدن به وسیله ای در خدمت دروغهایشان فرا میخواندند. در نتیجه، بدین شکل به ایدئولوژی خیانت نمودند، در حالی که ایدئولوژی سوسیالیسم تمام انسانیت را مورد خطاب قرار داده و در بر میگیرد. حتی آیت الله های موجود در ایران میگویند: "ما اسلام را نه تنها برای ایران، بلکه برای تمامی انسانیت میخواهیم" چنین سخنی در سطح جهان نیز انعکاس و بازتاب داشته است. در شوروی نیز در آغاز انترناسیونالیسم برای تمامی انسانیت بود، اما بعدها به شکل منافع شوروی، منافع روسها و یا منافع یک طبقه دگرگون شده و تغییر مسیر داد.

برای جلوگیری از بروز چنین امری هم در سطح ملی و هم در سطح بین المللی نیازی مبرم به ایدئولوژی وجود دارد. خواستند این مسائل را توسط انترناسیونالیسم چاره یابی نمایند، به همین دلیل (گردهماییهای انترناسیونال) انجام گرفت. با این وجود باز هم نتوانستند آزمون انجام گرفته در شوروی را از چنین وضعیتی رهایی بخشند. هر چند در این مورد نمیتوان ادعا کرد که هیچ کاری انجام نداده اند، اما نتیجه نیز چیزی جز انحراف و فروپاشی شوروی نبود.

به همین دلیل بایستی که معنا و لازمهٔ ایدئولوژی سوسیالیستی و همچنین تفاوت آن با سیاست را بیان داشت. سوسیالیسم نباید به وسیله ای در خدمت دیکتاتوری یا منافع یک طبقه تبدیل گردد، بلکه باید با اساس قرار دادن تمامی ستمدیدگان و زحمتکشان نقش خویش را در آفریدن آینده ای نیکو برای تمامی انسانیت به جای آورد. سوسیالیسم با تفکر در مورد روابطش با تاریخ، آینده، اتوپیا، علم، سطح پراکتیزه نمودن و هدفهایی که در اولویت قرار دارند، همچنین با نگرش و گفتگو راجع به آنها، با یک تلاش فکری واقعبینانه میتواند مسیری درست را برگزیند. سوسیالیسم باید خود را به عنوان ارگانی که تنها به منافع یک طبقه یا یک ملت محدود نمیشود، بلکه با طبقات ستمدیده (آنجا که همهٔ انسانیت را در بر گیرد و پیشرفت در وجود این طبقات حاصل شود.) در پیوند است و همچنین به عنوان ارگانی که دارای دیدگاه طبقاتی باشد و حقیقت ملی را نادیده نگیرد، مطرح نماید. سوسیالیسم نباید خود را تنها در منافع یک ملت غرق سازد، بلکه باید با هر ملتی بر خوردی عادلانه داشته باشد (این را حق تعیین سرنوشت ملتها نیز مینامند). همچنین لازم است که دمکراتیک بوده و برای منافع یک طبقه به دیکتاتوری متوسل نشود و به منظور از میان برداشتن ارگانهای استعمار و دولت که وسیله ای برای اقتدار و دیکتاتوری است، تحول و دگرگونی و سازماندهی دوبارهٔ خویش را اساس گیرد و به عنوان ارگانی که دارای افکار و پروژه های سالم است و بر اساس مبانی اخلاقی میانداشد، عمل نماید.

انسان تنها موجودی برای گسترش و توسعه مادی نیست؛ رئال سوسیالیسم تحت نام مسابقه با کاپیتالیسم، انسان را به حیوانی تبدیل ساخت که تنها بخورد و بیاشامد. همچنان که دیدیم در هنگام فروپاشی رئال سوسیالیسم مغازه ها مورد هجوم هر کس قرار می گرفتند، تا جایی که جستجو به دنبال نیازهای غذایی در هر جایی ویژگی اساسی انسانهای شوروی گشته بود. آری، توسعهٔ اقتصادی لازم است، اما اگر این توسعه انسان را به حیوانی تبدیل سازد که همیشه چشمش به دنبال خوردن و آشامیدن است، نمیتوان آنرا را سوسیالیسم نامید.

معنویات و روحیه یکی دیگر از جنبه هایی است که لازمهٔ سوسیالیسم میباشد. ادیان نیز میگویند: "انسان تنها با معنویات است که میتواند زندگی کند و منطبق بر مبانی مقدس است که زندگی خواهد کرد." حتی اگر به تمامی نیز اینچنین نباشد، وجود روحیه و معنویات امری لازم و ضروری است. حتی اگر سعی نمایم انسان را با مادیات سیر کنید، سیر نخواهد شد. در واقع منشا اساسی تخریبات طبیعت، فروپاشی جامعه و سرطان در انسان، همین قالبهای جامعهٔ مصرف گراست. امروزه در اروپا کشورهای کاپیتالیستی توسعه یافته و به جوامعی مصرف گرا تبدیل شده اند؛ جوامعی آنچنان مصرف گرا که طبیعت دیگر نمیتواند در مقابل آنها پایدار بماند. گویی جهان برای این قالبهای جامعهٔ مصرف گرا، تنگ است و آنها هنوز در حال توسعه اند. علاوه بر اینها بیماری سرطان نیز همه گیر گشته است. همچنان که سرطان یک بیماری است، سرطانی همه گیر و عمومی را میتوان در جامعه مشاهده نمود. بیماریها و عوارض ملی بسیاری شبیه به آن در حال توسعه اند. ایدز و سرطان، محصول این بیماریها هستند و تمامی اینها زائیدهٔ مصرف و مصرف گرائیند. مثلا افراط جنسی باعث گسترش ایدز میشود، این بیماری ایست که از قالبهای جامعهٔ مصرف گرا منشا میگیرد و فشار و استرس نیز از پیامدهای آنند. حتی بیماریهای جدید دیگری در حال پیشرفت و توسعه اند، زیرا نیروی پایداری انسان در مقابله با این قالبهای جامعهٔ مصرف گرا از بین رفته است.

چنین چیزهایی در دیگر مراحل تاریخ نیز وجود داشته اند. وبا و بیماریهای متعدد دیگری گاه گاه گسترش یافته اند؛ بدون شک همهٔ اینها با انحطاط و سقوط اجتماعی ارتباط دارند. هنگامی که نیروی پایداری انسان پایان یابد، پایداری در انسان (روحیه و معنویات او) رو به سوی نابودی

خواهد نهاد. خلق ما نیز کاملاً شبیه به یک انسان سرطانی است، زیرا نیروی مقاومت و معنویات این خلق از بین رفته و هرگونه بیماری در آن شایع گشته است. در این جامعه برای آنکه انسانی را سالم قلمداد نمایم، هزاران شاهد لازم است. حقیقتاً من همه آنها را بیمار میدانم و برای آنکه به چنین بیماری ای مبتلا نشوم، به یک انسان انقلابی مبدل شده ام. حتی اگر مرا بکشید مانند آن انسانها نخواهم زیست. آنان از لحاظ روحی، معنوی و جسمی نیز بیمارند. به همین جهت فاقد جنبه‌هایی قابل لمسند و به بیچارگی دچار شده‌اند. آنان دارای زندگی سالمی نبوده و معنویات و روحیه‌اشان در سطح صفر می‌باشد، فرهنگ و زبان‌شان تخریب گشته و رو به فنا است. اکنون در جامعه‌ای که این همه بیماری را در خویش گرفته است، اگر بگویید: "من میتوانم زندگی نمایم" تنها خویش را گمراه نموده و فریب داده‌اید.

آری، اینها مشکلاتی اساسی‌اند و آنچه که امروزه مطرح است، آنست که چگونه میتوان این مشکلات را به وسیله سوسیالیسم حل و چاره‌یابی نمود؟ پر واضح است که به شیوه رئال سوسیالیسم نمیتوان چنین مهمی را به انجام رساند. اگر بسان کاپیتالیسم نیز، تنها سیر کردن شکمها اساس گرفته شود، انسانها را به انسانی بسیار ارتجاعیتر از انسانی که کاپیتالیسم آفریده است، تبدیل خواهید ساخت. ما این حقیقت را در رئال سوسیالیسم مشاهده نمودیم. اگر معنویات را متلاشی سازید و دمکراسی را توسعه ندهید، شرایطی بسیار عقب مانده تر از شرایطی که کاپیتالیسم ایجاد نموده به وجود خواهد آمد و شما را به ارتجاع خواهد کشاند. همچنان که گفتیم، رئال سوسیالیسم، دمکراسی و معنویات را توسعه نداد و نتوانست قالبهای مذهب گرای کاپیتالیسم را در هم بشکند، این نیز با ایدئولوژی سوسیالیسم در تضاد است. ایدئولوژی سوسیالیسم هیچ گاه معیارهای کاپیتالیسم را برای انسانیت اساس نمیگیرد، هیچ گاه نخواهد گفت که "کاپیتالیسم این اندازه به شما میدهد، من نیز این قدر به شما خواهم داد"، بلکه سوسیالیسم به برخی چیزها وقعی نخواهد نهاد و چیزهایی را که هیچ سیستمی قادر به ارائه آن نیست، ارائه خواهد داد. باید راجع به این چیزها تحقیق کرد و این بر عهده سوسیالیسم است. کاپیتالیسم محیط زندگی را آلوده میسازد، طبیعت را تخریب میکند و جامعه را به سرطان دچار میسازد، تو نیز لازم است که راه حلها جلوگیری از آن را بیابی. در غیر این صورت اگر تحت نام تولید بیشتر از کاپیتالیسم، طبیعت و محیط زندگی را آلوده نمایی و معنویات و دمکراسی را به خفقان بکشانی، این نه تنها سوسیالیسم نخواهد بود، بلکه کاریکاتور آن نیز نخواهد شد و به خوبی دیدیم که این هرگز سوسیالیسم نگشت. بدون شک امروزه نیاز شدیدی به سوسیالیسم وجود دارد. زیرا اگر امروزه نیز همچون عصر برده داری و قرون وسطی، هر چیز به طبقه‌ای استعمارگر و حاکم محدود گردد، جانورانی به وجود خواهند آمد که به شکل غیر قابل تصویری از جانوران قرون اولیه خطرناکتر خواهند بود. این جانوران هم اکنون بسیاری از امور را در دست گرفته و انسانیت را به سوی فرسودگی و فنا میکشاند. به همین دلیل تو نیز باید بسان آموزگاران و بانیان نخستین باشی که میگفتند: "تنها راه مقابله با کاپیتالیسم، سوسیالیسم است"، آنان اینگونه با روحیه و ادعایی بزرگ، مبارزه و زندگی مینمودند. باید با سوسیالیسمی بسیار نیرومندتر با جانوری که در حال بزرگتر شدن است، به مقابله برخیزی. این مقابله به چه شکل خواهد بود؟ این کار بسیار دشواری نیست. زیرا شیوه‌های تخریب و مصرف کاپیتالیسم، قالبهایی نیستند که نتوان آنها را از هم فروپاشید. اما این کار به مبارزه نیاز دارد، آن هم مبارزه‌ای روحی و معنوی. همچنین سازماندهی و برنامه ریزی‌ای نوین همراه با بحث و گفتگوهای همه جانبه برای این مبارزه لازم و ضروریست. در غیر این صورت گفته‌ای نظیر: "سوسیالیسم از هم فروپاشید، به همین دلیل باید ورشکسته شدن آنرا قبول نمود"، تنها هجوم ایدئولوژیکی کاپیتالیسم را نشان میدهد و این چیزی است که امروزه بسیار توسعه یافته است.

کاپیتالیسم میکوشد محکومیت خویش از سوی سوسیالیسم را به بیگناهی مبدل سازد. در حقیقت در طول قرن بیستم کاپیتالیسم شدیداً مورد مواخذه قرار گرفته و محکوم گشت. به همین جهت پایان بخشیدن به کاپیتالیسم کار چندان دشواری نیست، اما به دلیل اشتباهاتی که قابل درک اند و بدان سبب که هنگامه آن کاملاً فرا نرسیده بود، این محکومیت به فروپاشی سیستم کاپیتالیسم نینجامید و عمر آن اندکی طولانیتر شد. اما هیچ کس اینگونه نیاندیشد که کاپیتالیسم پا بر جاتر بوده و عمر بیشتری از آنچه تصور میشد خواهد داشت. در گذشته نیز میگفتند: "کاپیتالیسم قبل از پایان قرن، فرو خواهد ریخت و یا حتی کمونیسیم نیز ایجاد خواهد شد" اما این اشتباه و انحرافی بیش نبود. در واقع این شکلی انحراف یافته از اتوپیا است، زیرا رئال سوسیالیسم از طرفی در وضعیت بسیار عقب مانده تری از کاپیتالیسم قرار داشت و از طرفی دیگر ادعای حاکم نمودن سوسیالیسم را داشت. این انحراف را در حقیقت رئال سوسیالیسم به خوبی میتوان مشاهده کرد.

در واقع برای روبرو شدن با کاپیتالیسم مبارزه ای بسیار صبورانه ترازم است. آموزگاران و نخستین بانیان میگفتند که: "این مبارزه قرن‌ها ادامه خواهد داشت"، اگر تاریخ کاپیتالیسم ۱۰۰۰ سال طول بکشد، بگذار تاریخ پیشرفت سوسیالیسم نیز چند هزار سال طول بکشد. نباید از این امر گریزان بود، زیرا فشرده نمودن هر چیز در چند دهه از تاریخ غیر ممکن خواهد بود. سوسیالیسم نیز قدمتی به اندازه تاریخ انسانیت دارد و آینده آن نیز چنین خواهد بود. هنگامی که ما چنین میگوییم، بدان معنا نیست که در مقابل کاپیتالیسم معاصر، فاقد ایدئولوژی باشیم و یا با آن مبارزه ننماییم و یا برای رسیدن به اقتدار با آن نجنگیم، بلکه ما مجبوریم جنبه‌ها و تاکتیکهای مبارزه در مقابل کاپیتالیسم را به خوبی بشناسیم و آنها را درک کنیم.

به همین دلیل لازم است روزانه راجع به سوسیالیسم گفتگو نماییم. در این گفتگوها قبل از هر چیز باید راجع به مشکلاتی که کاپیتالیسم بر انسانیت تحمیل نموده است، بحث نمود. یعنی بحث و گفتگویی نیاز است که بتواند جلوی رخدادی را بگیرد که انسانیت و قبل از هر چیز ملت‌های ستمدیده و طبقات رنجیده را به نابودی میکشاند و طبیعت را به تمامی از بین میرد. حتی جوامع کاپیتالیستی در درون خود نیز چنین تخریباتی را انجام میدهند.

خلاصه، آنچه که لازم است در زمان حال انجام شود، بحث و گفتگویی وسیع راجع به وضعیتی است که بعد از فروپاشی رئال سوسیالیسم ظهور میکند. به سخن دیگر، مرحله ای سپری گشت، اما مرحله بعدی چگونه خواهد آمد؟ این را با انجام بحث و گفتگو میتوان واضح و روشتر نمود. اگر دقت نمایید، ببینید که در طول تاریخ سوسیالیسم بحث و گفتگوهای بسیاری انجام شده، حتی گفتگو میان مذاهب علوی و تسنن در برخی موارد به گفتگوهای کاپیتالیسم و سوسیالیسم شباهت دارد. همانگونه که در طول تاریخ، تسنن به عنوان شکلی از دولت حاکم و رسمی، علویت را به یک مذهب مبدل ساخت و آنرا به کوهها راند، امروزه نیز سوسیالیسم از طرف کاپیتالیسم که رسمیت دارد، سرکوب میشود، آنرا به مذهب تبدیل کرده و میخواهد آنرا فاقد ارزش ساخته و به جامعه نشان دهد که حیات آن غیر ممکن است. همانگونه که دولت خواستار وابسته نمودن علویت - که آنرا میتوان سوسیالیسم اسلامی نامید - به خویش بود و میخواست آنرا از محتوای انقلابی تهی سازد، امروزه کاپیتالیسم نیز به همان شکل بر سوسیالیسم هجوم میبرد. کاپیتالیسم با این هجوم موضعی را بدست آورده و خواستار آن است تا از این طریق سوسیالیسم موجود را نیز به خویش وابسته سازد و در حقیقت تا اندازه ای به این هدف دست یافته است. مثلاً در ترکیه تمام کادرهای قدیمی سوسیالیسم به خدمت کاپیتالیسم شتافته اند، همچنانکه بعضی از نمایندگان علویها این کار را انجام دادند. حتی در داخل PKK نیز بعضیها خواستار آنند که به خدمت دشمن بشتابند.

این امر روندی تاریخی داشته و امروزه نیز چنین است. ما همچنانکه نمیتوانیم مخالفت و مبارزه انقلاب اسلام با ظلم را نادیده بگیریم، نخواهیم توانست مقابله سوسیالیسم با ظلم و استعمار در سطح جهانی و حتی مقابله آن را با خطری که تمام انسانیت با آن روبرو گشته است، نادیده بگیریم. بدون شک در چنین وضعیتی کارهایی برای انجام وجود دارند.

سوسیالیسم میتواند به علمترین و جامعترین مفهوم خویش در طول تاریخ دست یابد. با تحلیل و نگرشی نسبت به زمان حال، میتوان دید که سیستم دو قطبی جهان متلاشی گشته است. امروزه اصطلاحاتی نظیر اردوگاه شمال و جنوب گسترش یافته است. اکنون باید بدانید که منافع مشترک آنان که تا اندازه ای خود را به شکل یک سیستم اداره مینمایند و تمامی انسانهایی که از کاپیتالیسم به تنگ آمدهاند (طبقات و ملتهای ستمدیده) در چیست؟ این نکته به انترناسیونال اول در تاریخ سوسیالیسم شباهت دارد. آنچه که انترناسیونال اول خواستار پیروزی در آن بود، ایجاد اتحاد تمام کارگران، تمام ملتها و نه تنها یک ملت، همچنین ایجاد همبستگی ایدئولوژیکی آنان بود و در این راه تا اندازه ای نیز موفق گردید. انترناسیونال دوم، انترناسیونالی بود که بسیار مردمیتر گردیده و خواستار دستیابی به اقتدار بود اما در رسیدن به موفقیت ناتوان ماند، به همین دلیل فرو پاشید. انترناسیونال سوم که جایگزین آن گردید، انترناسیونال سوسیالیسم دولت شده بود، اما دولت را به شکلی نامناسب بکار برد و بدلیل آنکه سوسیالیسم نحوه رابطه اش با دولت را به شکلی درست حل ننمود، از هم فروپاشید. امروزه نیز نیاز مبرمی به تاسیس انترناسیونالی دیگر وجود دارد و رفته رفته موضوع بحث روز میگردد.

انترناسیونال سوسیالیسم باید چگونه باشد؟ انترناسیونال سوسیالیستی که ایجاد خواهد شد، بایستی سوسیالیسمی را در اولویت قرار دهد که وضعیت تمام انسانها، ملل، قارهها و مناطقی را که در آن قرار دارند در سطحی جهانی مورد تحلیل قرار دهد. باید سوسیالیسمی برنامه ریزی شده باشد که وضعیت خطرناک تمامی خلقها و طبقات را هشدار دهد. این مرحله، مرحله تجدید بنا خواهد بود و به وقوع خواهد پیوست. مبدا و مبنای سوسیالیستی نیز چیزی جز این نیست. به عبارت دیگر، اگر در جایی مرحله ای طی شود، در جای دیگر مرحله دیگری طی خواهد شد. به عنوان مثال، مرحله اتحاد ایدئولوژیک، مرحله ایجاد دولت، مرحله بی بند و باری و انحرافی که ناشی از مشکلات آزمون اول بوده اند (منظور شوروی است) و مرحله پای نهادن به سوسیالیسمی بهتر، مراحل از این گونه اند. نباید این مراحل شگفتی شما را برانگیزد، این مراحل، مراحل هستند که وجود داشته و سپری خواهند شد. آنچه که حائز اهمیت است، این است که تمام مشکلات سوسیالیسم و همچنین مشکلات روزانه آن را به شکلی درست چاره یابی کرد. خطوط اصلی این مشکلات را میتوان اینچنین نام برد: سوسیالیسم و دولت، سوسیالیسم و توسعه، سوسیالیسم و معنویات، سوسیالیسم و مسائل ملی، سوسیالیسم و فرهنگ، سوسیالیسم و اقتصاد، سوسیالیسم و خانواده، سوسیالیسم و زن، سوسیالیسم و حق تعیین سرنوشت ملتها، سوسیالیسم و دموکراسی، سوسیالیسم و روابط حزبی؛ همه اینها روابطی هستند که لازم است دوباره مورد بحث و گفتگو قرار گیرند. به دیگر سخن، لازم است که ایدئولوژی سوسیالیسم، مفهوم واقعی خویش را باز یابد. پس از واضحتر نمودن و شفاف ساختن این مفاهیم بایستی خود را از نو طرح ریزی و پروگرامیزه نماید و به دنبال آن نیز با سازماندهی خویش مرحله عمل و پراتیک را آغاز کند. پیشرفت، تنها با طی مراحل اینچنین امکان پذیر بوده و این امری اجتناب ناپذیر است. شاید امروزه شرایط مساعد و وضعیت چندان پیشرفته ای وجود ندارد و گفتگوها تنها گفتگوهای سطحی و چندش آورند، اما در آینده همچون انترناسیونال اول و دوم و سوم، انترناسیونال چهارم و پنجم نیز انجام خواهند شد.

اگر سیاسی گشتن و اقتدار ایدئولوژی سوسیالیستی را مورد بازبینی قرار دهیم، اکنون نیز میتوانیم به حقیقت خویش بازگردیم. در اینجا مفهوم اصطلاح سیاست را آشکارتر بیان خواهیم داشت. فکر میکنم، سیاست یکی از آن موضوعاتی است که در آن بسیار دچار زحمت میشوید. همچنانکه شما سیاست را به عنوان یک اصطلاح هنوز درک نکرده و نشناخته اید، چیزی از پیشرفت سیاسی نیز نفهمیده اید. این امر حتی در مورد ایدئولوژی نیز صدق میکند. من کوشیدم مفهوم و اصطلاح ایدئولوژی را آشکارا برایتان بیان دارم. شما با نگرش به پیشرفتهای حاصله باید نیروهایتان را برای ایدئولوژیک نمودن خویش، درک ایدئولوژی و درس گرفتن از آن به اندازه توان فکری خود، مورد ارزیابی قرار دهید. من آشکارا به شما گفته بودم که اگر از لحاظ ایدئولوژیکی پیشرفت ننمایید از حیوان بودن رهایی نخواهید یافت. همچنین اگر این جامعه به جامعه ای ایدئولوژیک مبدل نگردد، فروپاشی آن اجتناب ناپذیر خواهد بود. جامعه فاقد ایدئولوژی نخواهد توانست خود را از ابتدایی بودن، بیماری و فروپاشی برهاند. اینها و آنچه را که بیان داشتیم، برای فرد نیز صدق نموده و لازم و ضروریست. شما با مغز و غرایز ابتدائیتان، نه تنها توان انقلاب را نخواهید داشت، حتی نخواهید توانست به زندگی خود ادامه دهید. تمامی نیرو و عظمت من از آنجا ناشی میشود که من در شخص خود دست به نوگرایی و نوسازی ایدئولوژیک زده ام و به دلیل آنکه وضعیت ایدئولوژیکی پیشروی دارم، رهبر گشته ام. رسیدن به سطح رهبری ایدئولوژیک، تحلیل حقایق اجتماعی و به ویژه تحلیلات نهاییمان و عملی کردن سوسیالیسم علمی به شیوه ای بسیار ابتکاری، نیرومندی هر چه بیشتر ما را در پی داشته است. این نیرو به تمامی نیرویی ایدئولوژیک است و اگر ایدئولوژی به این شکل با سیاست درهم آمیزد، نیرویی عظیم را بوجود خواهد آورد.

اگر سیاست را دریابید، این مرحله را میتوان مرحله گذار از ایدئولوژی به طرف جامعه نامید. سیاست یعنی تبدیل اندیشه به نیرو، سازماندهی آن و یا بخشیدن جنبه تبلیغاتی به فکر و متعلق ساختن آن به جامعه. رهبر ایدئولوژیک، اندیشه و تفکر مورد نیاز جامعه را بوجود می آورد و بر مبنای درست آنرا معرفی کرده و توضیح میدهد؛ از این به بعد به وسیله سازماندهی است که میتوان آنرا نشر و گسترش داد. مراکز سازماندهی با جذب خلق و مردمی شدنشان نیرومند خواهند گشت و این به معنای سیاسی گشتن است. ما ایدئولوژیک و سیاسی بودن یک پروگرام را به عنوان ویژگیهای اساسی آن بیان داشته بودیم. مردمی گشتن یک پروگرام با سازمان امکان پذیر است و سازمان بدین منظور شیوه کار و عمل را مشخص میسازد. این شیوه عمل به صورت فعالیتهایی بوده که میتوانند هم نظامی و هم سیاسی باشند. ما جنگهای مسلحانه را به عنوان یک سیاست مطرح ساختیم.

لازم به یادآوری است که نظامیگری، خود به تمامی یک سیاست است. حتی میتوان گفت که نظامیگری وجهی فشرده از سیاست میباشد. هیچ کس نباید نظامیگری را از سیاست جدا بداند. فشرده ترین و وسیعترین عرصه سیاست، وجهی از سیاست است که با اسلحه و نظامیگری سر و کار دارد. نظامیگری سیاستی پیشرفته بوده و هیچ ویژگی متفاوتی با سیاست ندارد که بتواند جایگزین آن شود. در واقع سیاست نیز خود، فکر و ایدئولوژی ای است که توسعه یافته و پیشرفت نموده است. به عبارتی دیگر، سیاست فکری است که با جامعه درهم آمیخته و به آن تعلق گرفته است. مثلاً هنگامیکه حقیقت جامعه کرد را مورد بررسی قرار دهیم، درمیابیم که کردها نیازمند رهایی و تبدیل شدن به یک ملت هستند. این رهایی ملی، نیازمند سازماندهی بوده و این سازماندهی نیز هنگامی ایجاد خواهد شد که دولت و سازمانهای اجتماعی پوسیده را رد نماییم و برای انجام این کار نیز فعالیت لازم است. به عبارت دیگر، ایجاد سازمانی که اقدام به فعالیت کند، امری اجتناب ناپذیر است. اینها معلومات و داده هایی ایدئولوژیک اند، بیاید تا آنها را پراکتیزه نماییم: برای انجام این کار قبل از هر چیز حزبی تاسیس نماییم و سازماندهی های فعالیتی آن را توسعه دهیم. نتیجه آن چیزی جز انجام سیاست نبوده و

این خود چیزی جز یک نیروی سیاسی نیست. در اینجاست که منافع و نیازهای اساسی به یک نیروی قابل لمس تبدیل میشوند، یعنی اگر از خویش بپرسید: "من تا چه حد سازماندهی ایجاد کردم، تا چه اندازه آن را به عمل در آوردم و چه چیزی را به خلق بخشیدم؟" و لازمه آنرا نیز به جای آوردن، سیاسی خواهید گشت و سیاسی گشتن جز این نیست.

بنابراین مشاهده نمودیم که سیاست آنگونه که بسیاری از شما میپندارید، لافزنی نیست. به همان میزان که بتوانی خلق را سازماندهی نمایی، انسانها را آموزش دهی و آنان را اداره کنی، به همان اندازه نیز سیاسی خواهی بود. مفاهیمی نظیر منافع اساسی ملی، نهاد دولت و انقلاب ملی، بوسیله ایدئولوژی بیان شده و برنامه ریزی میگردند. آنچه باقی خواهد ماند، عمل و پراتیک است، که آن را تاکتیک مینامند. تبلیغات، سازماندهی، راهپیمایی و تظاهرات و عملیتهای بزرگی نظیر آنها، همگی کارهای پراتیکی و سیاسیاند و این به معنای سیاسی گشتن است. تنها این چنین است که میتوان سیاسی گردید. از این لحاظ، سیاسی گشتن یعنی: ایجاد تغییر و دگرگونی بر اساس مبانی صحیح ایدئولوژیک، با هدف نیرومند شدن.

در این مورد میتوانم خویش را مثال بزنم؛ من قبل از هر چیز حقایق را آشکار ساخته و مسأله حزب و پروگرام آنرا در مورد بررسی قرار دادم و بدین شکل با معلوم ساختن برخی از مبانی مرتبط با مسئله ملی، کار تبلیغات را آغاز نمودم. من برای آنها بانگ بر آوردم و این خود به معنای تبلیغات و آرتیستایون است. بدلیل آنکه این کار را کافی ندانستم به سازماندهی روی آورده و به منظور ایجاد کمیته ها و سازماندهی راهپیماییها مسئولیتهایی را به برخی افراد محول ساختم؛ به بعضیها وظیفه نمایندگی و با دادن اسلحه به برخی دیگر وظیفه آشکار ساختن مبانی را محول نمودیم، این نیز سیاست بوده و رفته رفته به جنبشی نظامی تبدیل گردید و من نیز از یک ایدئولوگ، به یک مبلغ، یک آرتیستاتور و پراکتیسیست مبدل گشتم. به طور کلی ایدئولوگها در پشت میزهایشان چیزی را یافته و مطرح میسازند و مبارزان آنرا نشر داده و تبلیغ مینمایند. اما همچنانکه میبینید، بدلیل اینکه مبارزان در میان ما بسیار کم اند، آنکه ایدئولوژی را مطرح میسازد، با آنکه آنرا تبلیغ کرده و توسعه میدهد یکی است. در میان ما چنین چیزی مدتی طولانی ادامه یافت، عدم درک مشکلات سیاسی - ایدئولوژیک و یا مشکلات سازمانی، همچنین محدود ساختن آنها، مشکلاتی افزون بر آنند. اما اگر دقت نمایید، خواهید دید که ما نخست فرد را منطبق با جامعه، ایدئولوژیک نموده و بعد از آن تاسیس حزب را اعلام نمودیم و برای به جا آوردن نیازهای آن نیز تاکتیک های بسیار مناسبی را بکار گرفتیم. شیوه ما شیوه ای قابل اطمینان میباشد.

پر واضح است که انجام چنین چیزی بدون آموزشی همه جانبه غیر ممکن میباشد. زیرا تنها به وسیله آموزش است که میتوان ایدئولوژی را به انسان منتقل کرد. اگر آموزش وجود نداشته باشد، انسان همچون موجود بیچاره ای خواهد بود که نتوانسته مرز حیوانیت را پشت سر نهد. به همین دلیل باید آموزش را در اولویت قرار داده و بوسیله آن نیرومند شوید. اگر میخواهید انسانها و خویش را از حیوان بودن رهایی بخشیده و بیش از این فردی سرکوب گشته و به استعمار در آمده نباشید، خود را آموزش دهید. هدف از آموزش، ایجاد توان تبلیغات و سازماندهی در شما و شکوفا نمودن اندیشه های انسانی و مهارتهای نهفته شما است. این امر نیز خود را در سازماندهی، بکار گماشتن و آگاه ساختن اطرافیان نمایان خواهد ساخت. در این صورت چنین انسانی را میتوان سازمان یافته و آموزش دیده نامید. انسانی اینچنین، انسانی سیاسی است و اگر لازم باشد نظامی نیز خواهد بود.

رابطه سیاست و نظامیگری با ایدئولوژی و وجود رابطه میان ایدئولوژی و سقوط جامعه و حیوانی گشتن آن بسیار روشن است. این امر را به شکلی بسیار واضحت در حقیقت کردها میتوان دید. جامعه کرد، جامعه ای است که از ایدئولوژی و معنویات گسسته، تحلیل رفته و از هم فرو پاشیده است.

امروزه ایدئولوژی ای که آن جامعه را دوباره شکل داده و گرد هم آورد، ظهور کرده است. این ایدئولوژی به شکلی نیرومند خود را در شخصی نمایان ساخته و به شکل یک حزب، هر چند که ضعیف هم باشد به پیش می‌رود. بدین شکل جوابگوی نیاز تاریخی جامعه کرد بوده و این امر جای گرفتن آن را در دل خلق سبب گردیده است. همین امر ایدئولوژی را به جنبش‌رهایی این خلق مبدل ساخته و به همین دلیل است که هر کس به سوی آن می‌شتابد. در اینجا با آموزش و عملکردی عادی میتوان کارهای بسیاری انجام داد، زیرا نیازی تاریخی در بین است.

پس لازم است که سیاست را به شیوه ای بسیار درست‌تر دریابید. آشکار است که سیاست با ایدئولوژی و ایدئولوژی با سطح سقوط اجتماعی پیوند دارد. وظیفه ایدئولوژی پایان بخشیدن به این سقوط بوده؛ سیاست نیز وسیله اساسی اجرای این وظیفه است. یعنی ایدئولوژی، مبانی را مطرح ساخته و سیاست نیز آنها را به اجرا در می‌آورد، یا اینکه ایدئولوگ بیانگر و طراح است و مبارز(میلیتان) آنها به مورد اجرا می‌گذارد. حتی اگر سرباز باشید، آنها را به شکل بسیار محکم‌تر به عمل در خواهید آورد، اما اگر تنها خویش را اساس بگیرید، همچون همان دهاتی چماق بدست خواهید بود و بدین شکل شکست خواهید خورد. همچنان که میدانید، هنگامی که چند روستایی به جان هم می‌افتند، تمام روستاییان و عشایر ضعیف می‌گردند، زیرا فاقد ایدئولوژی و هدف هستند. وظایف و اهداف اجتماعی، اساسی هستند، ولی دعوایگری کردها، به نوعیست که خویش را نابود می‌سازند.

بسیاری از شما در زندگیتان چیزهایی را تبلیغ می‌کنید، اما به دلیل اینکه این تبلیغات فاقد ویژگیهای ایدئولوژیکی و اساسی می‌باشند، از غیبت و لافزنی یا فراتر نمی‌نهند. من نیز بسیار سخن می‌گویم، اما موفقیت‌های بسیاری را نیز بدست می‌آورم، زیرا گفته‌های من کاملاً با منافع اساسی جامعه در ارتباطند. هیچ کس نمیتواند مرا به غیبت و یا سخن گفتن در مورد چیزی جدا از منافع اساسی وا دارد و من هرگز فرصت چنین چیزی را نخواهم داد. تمام سخنان من با منافع اساسی جامعه در پیوندند، به همین دلیل، هم مبلغ خوبی هستم و هم یک ایدئولوگ خوب، نتیجه آن نیز متنفذ و موثر بودن من است.

شما به چه دلیل نمیتوانید نفوذ داشته و موثر واقع شوید؟ زیرا چندان ایدئولوژیک نیستید. همچنان که دارای ایدئولوژی نیستید، شیوه تبلیغتان نیز از غیبت نمودن یا فراتر نمی‌نهد. به دلیل آنکه در کار و تلاش خود بسان روستاییان عمل می‌کنید و روابطتان تنها محدود به آشنایان و کسانی است که در مقابل شما زبانی خوش دارند، پیشرفت زیادی نمی‌نمایید. نتیجه آن نیز مبارزی است که سقوط نموده، بدون آموزش و سازماندهی مانده و ضعف و دوریش از ایدئولوژی نمایان است.

این امر مبارزه مسلحانه را متأثر نموده و مبارزی به وجود خواهد آمد که اسلحه را به دلخواه خویش بکار گرفته و به دور از تاکتیک خواهد بود. زیرا همچنان که گفتم، در اینجا راهنما ایدئولوژی است. چنین اشخاصی چیزی از سازمان، سیاست و تبلیغات نمی‌دانند، اما اسلحه بدست گرفته‌اند. بنابراین بسیار عادی خواهد بود اگر در چنین وضعیتی خویش را مورد اصابت قرار داده و به خود آسیب وارد نمایند. بسیاری از شما این چنین عمل نموده‌اید. راه حل این مسئله بسیار آشکار و واضح است؛ اگر در اینجا خلقی سقوط نموده است، شما باید به زبان و گفتاری ایدئولوژیک و همچنین شیوه ایدئولوژیکی آن دست یابید. همچنان که میدانید هر چیز با اسلحه انجام شدنی نیست، حتی برای بکارگیری اسلحه نیز سازمان لازم است. زیرا اگر هر کس به دلخواه خویش اسلحه به دوش گیرد و بگوید: "اگر دلم خواست بکار خواهم گرفت و یا بکار نخواهم گرفت، عملیات انجام خواهم داد و یا انجام نخواهم داد"، نتیجه ای بسیار خطرناک در پی خواهد داشت و برای جلوگیری از این امر، سازمان لازم است. به عبارت دیگر، قبل از هر چیز

باید دارای سازماندهی باشید و سازمانی را ایجاد نمایید که پایبند حزب و پروگرام باشد. بنابراین اگر سازمانی با دیسیپلین ایجاد نموده و میان سازمان و اهداف اساسی رابطه مساعدی به وجود آورید، میتوانید پیروز شوید.

در حال حاضر من میگویم اگر اهداف ملی و طبقاتی وجود نداشته و مسئله بود و نبود در میان نبود، وجود من نیز لزومی نداشت. اگر شما میخواهید من را بشناسید، لازم است بدانید که من قبل از هر چیز یک ایدئولوگم، اهداف ملی و اساسی را نشان داده و همه را به اهداف ملی پایبند میسازم. این مبنای گفته های من بوده و آنرا به دیگران نشان میدهم، این نیز به معنای رهبر ملی بودن است و من نیروی خود را از آن بدست می آورم. من میگویم، وجود حزب لازم است، مبدا و مبنای حزب را مشخص ساخته و نشان میدهم. من میگویم که سازماندهی حزبی و افراد مبارز، برای حزب لازمند و آنرا می آفرینم. من مبانی و بنیادهای ملی، همچنین شیوه دست یابی مبارزان حزبی به درجه ای سیاسی را مشخص میسازم. من نشان میدهم که چگونه تبلیغات کنند، نیرومند گردند و خط مشی حزب را سازماندهی نموده و به پیش برند. با چنین برخوردی این مبارزان در آینده خواهند توانست سربازانی واقعی گردند، نظم و دیسیپلین را در خود حاکم ساخته و اسلحه را در خدمت حقایق و به شکلی مناسب بکار گیرند، این نیز به معنای یک خط مشی نظامی درست و صحیح است. انجام دادن یک مبارزه نظامی صحیح و درست، یعنی وجود ارتش. اگر شما بتوانید رابطه و درآمیختگی این مسائل را با هم دیگر دریابید، خواهید توانست حقایق را درک نمایید.

اگر توضیح و بیان اوضاع سیاسی روزانه کردستان برای انقلاب لازم است، باید بگویم که ما در گذشته این تحلیلات را به شکلی گسترده و حتی بر طبق رئال سوسیالیسم انجام داده ایم. این عیب یا کار اشتباهی نیست. اما امروزه ما نمیتوانیم این تحلیلات را به همان شکل انجام دهیم، مثلاً در مانیفست ما وضعیت دنیا مورد تحلیل قرار گرفته و گفته میشود که دنیا، دنیایی دو قطبی است، در یک طرف آن کاپیتالیسم و امپریالیسم و در طرف دیگر آن سوسیالیسم و نیروهای ملی وجود دارند. اما امروزه ما نمیتوانیم دنیا را اینگونه مورد تحلیل قرار دهیم و تحلیلاتمان را نیز تغییر خواهیم داد. به ویژه بعد از سال ۱۹۹۰ چنین تحلیلاتی درست و واقعی نخواهند بود. امروزه بایستی دنیا را به شکل دنیایی گلوبال (جهانی شده) مورد تحلیل قرار دهیم. اما این مسئله را چگونه میتوانیم به شکلی درست مورد تحلیل قرار دهیم؟ برخی آنرا به شکل شکاف و چالش میان شمال و جنوب تحلیل میکنند. این تعریف بسیار سطحی است و تقسیم بندی جهان به شمال و جنوب چندان واقعینانه نیست. اما میتوان آنرا به شکلی کلی، تضاد اساسی جهان نامید. نیاز به چنین اصطلاحی نیز آشکار است. تضاد سیستم و نیروی هدایت کننده کاپیتالیسم انحصارگر و امپریالیسم را با اوضاع کسانی که منافعشان در معرض تهدید قرار گرفته میتوان به شکل تضاد شمال و جنوب نام برد و یا میتوان آنرا تضاد میان ملتهای حاکم و زیردست، یا تضاد میان طبقات ستمگر و ستمدیده نامید. به نظر من این نامگذاری چندان حائز اهمیت نیست.

مشاهده نمودیم که رئال سوسیالیسم، جنوب را نیز به دو قطب تقسیم نموده و میگفت: "در میان این دو قطب نیز همه چیز به شوروی و سیاست خارجی وابسته است." یا ادعا میکرد که: "دیگر مبارزه علیه امپریالیسم نیز به سیاستهای خارجی شوروی وابسته بوده و هر کس با آن مخالفت نماید، سوسیالیست نیست" این نیز جنبه خطرناک مسئله بود. به دیگر سخن، اگر همه چیز در خدمت منافع شوروی و در شوروی نیز هر چیز در خدمت منافع روسها قرار گرفته و همه امور به تحلیلات (پولیت بورو) محدود گردد، کارها بسیار خطرناک خواهند گشت. روشن است که موفقیت و پیروزی در

مقابل امپریالیسم هرگز بدین شکل امکان پذیر نخواهد بود. مثلاً شخص مرتجعی چون ریگان میتواند هم چیز گورباچوف را برباید و یا شخصی چون یلتسین سعی میکند از پس مانده های کاپیتالیسم استفاده ای بنماید، ما نیز کوشیدیم که دلایل این امر را تا اندازه ای توضیح دهیم.

تحلیل اینگونه جهان از این پس معنای چندانی ندارد. یعنی تقسیم جهان به دو قطب و ایجاد شکافی عظیم در میان آنها واقعینانه نخواهد بود. آشکار است که کاپیتالیسم از این تقسیم بندی سود می برد. ما قبلاً در تحلیلات خود راجع به رئال سوسیالیسم گفته بودیم که رئال سوسیالیسم تاریخ مبارزات سوسیالیستی را به بن بست رسانیده است. تمام کشورهای سوسیالیستی دیوارهایی بسیار بلندتر از کشورهای کاپیتالیستی و ملی گرایان کاپیتالیست، بنا نهادند. سوسیالیسم، رژیم نیست که بکوشد خود را بوسیله قلع و بارو محافظت نماید. قلع و بارو چیزهایی متعلق به قرون وسطی هستند. همچنین کشورهای کاپیتالیستی در هنگام ظهور خواستند به وسیله ملی گرایی، مناطق تحت استعمار خود را حفظ نمایند، به همین دلیل دیوارهای گمرکی را مرتفع تر ساختند. ایجاد باروها و قلع و قلمهایی بسیار مستحکمتر، توسط سوسیالیسم کار اشتباهی بود. برعکس، آنچه را که لازم بود انجام دهد حمله به دیوارهای کاپیتالیستی بود. کاپیتالیسم انسانها را به طبقات، قبایل و بسیاری از اشکال دیگر تقسیم و تجزیه نموده و کاستهای (طبقات) بسیاری را بوجود آورده است. ابتکار عمل دمکراسی سوسیالیستی، بهترین شیوه مواجه شدن با آنهاست، آری بایستی چنین انسانهای سوسیالیستی بوجود آیند و در همه جا پراکنده شوند.

امریکا و اروپا کاملاً به شیوه ای کاپیتالیستی بر انسانها حکومت مینمایند و این امر نیرویی را در آنها ایجاد کرد که کاپیتالیسم هرگز آنرا به خود ندیده است. این نتیجه سیاست و دیوارهای سوسیالیسم شوروی بود، به همین دلیل شوروی در طول این ۷۰ سال چیزهای فراوانی را از دست داد.

امروزه چنین وضعیتی رو به پایان است و نباید این امر را رویدادی ناگوار بشماریم. نمیتوان گفت که با فروپاشی شوروی، به سوسیالیسم ضربه ای وارد نشده است، زیرا در آنجا مشکلات کاپیتالیستی پیچیده تر شدن میشدند. امروزه تجلی سوسیالیسمی راستتر، موضوع بحث است. در حال حاضر میتوان این موضوع را به شکل بهتری درک نمود. با فروپاشی بوروکراسیها پیشرفتهای بیشتری حاصل میشوند و انسانها دوباره با هم پیوند خواهند خورد.

این همبستگی دوباره انسانها، لازم و ضروری است. زیرا ظهور شکاف میان دو قطب، تهدید انسانیت به وسیله بمب اتم را در بر خواهد داشت. یک کاپیتالیست به راحتی میتواند بمب اتم را به کار گیرد. همچنانکه دیدیم امریکا آنرا بکار گرفت و این به معنای پایان انسانیت است. حتی اگر تنها مسئله رویارویی با بمب اتم باشد، چگونه از انسانها محافظت خواهید کرد؟ باید مبارزه طبقاتی را تا قلب آمریکا توسعه داد و انسانها را به نحوی در هم آمیخت که کاپیتالیسم هدفی برای بمب اتم خود نداشته باشد. یعنی تنها راه خنثی نمودن بمب اتم، توسعه سوسیالیسم است، به طوریکه تمام انسانها و ملل را در بر گیرد. اگر تنها به دلیل تهدیدات بمب اتم نیز باشد، وجود چنین قطبهایی صحیح نخواهد بود. بنابراین لازم است به اعمال مضحکی نظیر ساخت بمب اتم کاپیتالیستی و بمب اتم سوسیالیستی اجازه نداد. باید سوسیالیسم همه گیر شده و انسانها را در هر جا و مکانی، از کشورهای کاپیتالیستی گرفته تا کشورهای تحت ستم، در بر گرفته دیدگاهی انسانی نسبت به تمامی جامعه بشری داشته باشد.

ایجاد دولت سوسیالیستی امری غیر ممکن نیست، اما چنین دولتی باید با هر کس رابطه داشته باشد، حتی میتوان با امریکا نیز در ارتباط بود. چنین روابطی تسلیمیت یا به معنای کاپیتالیست شدن نیست. اینها روابطی تاکتیکی بوده و همیشه لازمند. در این روابط بدون شک طرفین بر همدیگر تاثیر خواهند داشت. آنها خواهند خواست در میان شما گروههای وابسته کاپیتالیستی بوجود آورند، شما نیز خواهید خواست که در درون آنها گروههای

سوسیالیستی بوجود آورید. بدین شکل با همدیگر در پیوند خواهید بود و این بسیار محتاطانه تر است. چنین چیزی به پدید آمدن جنگهای مخرب میان ملتها فرصت نداده و زمینه پیشرفتی عمومی را فراهم خواهد آورد.

این امر نه تنها امکان پیشرفت یک خلق، بلکه امکان ترقی تمام خلقها را فراهم خواهد آورد. در شوروی این تنها روسها بودند که پیشرفت نمودند و خلقهای دیگر حتی از خلقهای خارج از شوروی عقب مانده تر بودند. اما در جوهر سوسیالیسم به پیش بردن یک خلق و یا در درون یک خلق به پیشرفت دادن یک طبقه علیه طبقات دیگر وجود ندارد، بلکه پیشرفت یکسان انسانها و جامعه ای یکسان، مبنای اساس سوسیالیسم است. باید بر همین اساس اوضاع سیاسی روز را مورد تحلیل قرار داد. نباید حسرت خورد و گفت: "چرا فلان تعداد از انسانهای جهان به اردوگاه ما نیوستند در گذشته یک سوم جهان سوسیالیست بود!" سخنانی نظیر آنچه "یک سوم، یک چهارم و یا یک ششم جهان سوسیالیست است"، گفته های درست نیست، مسئله سوسیالیسم مسئله کمیتها نیست. اگر بگوییم که یک سوم و یا یک چهارم جهان سوسیالیست است، تنها خود را فریب داده ایم. مسئله سوسیالیسم مسئله کیفیت و سوسیالیست شدن انسانها است. اگر ۱۰ انسان خود را به سوسیالیستهای کامل مبدل سازند، شاید بیشتر از یک ششمی که گفته میشد، جهانی سوسیالیست را بوجود آورند. به همین دلیل نمیتوان سوسیالیسم را تا سواحل یک اصطلاح جغرافیایی تنزل داد. حتی گفتن اینکه: "فلان تعداد انسان تحت تاثیر سوسیالیسم هستند." نیز موفقیت و پیروزی سوسیالیسم را در بر نخواهد داشت. پیروزی سوسیالیسم تنها در آفرینش انسان و ایجاد تحول در اوست، این نیز مشکلی نیست، بلکه مشکلی کیفی است. مرکزی متشکل از ۱۰ انسان که نماد نیرومندی از سوسیالیسم باشند، بسیار تواناتراز ۱۰ میلیون سوسیالیست نادان شده و یا تمام انسانهای تحت تاثیر کاپیتالیسم میباشد. اگر در میان هر خلقی چنین مرکزی بوجود آید، بسیار ارزشمندتر از سوسیالیست گشتن یک ششم دنیا خواهد بود. این امری ممکن و صحیح است. امروزه دنیا به چنین چیزی نیاز دارد. به سخن دیگر، لازم است در هر جای جهان بدون تبعیض ملی انسانهای سوسیالیست را بوجود آورد.

سوسیالیسمی که بر اساس چنین سیستمی بر خلقها حاکم باشد، سرنوشت خلقها را جهت دهد، به شکلی یکسان و با اساس گرفتن مبانی ایدئولوژیک انسانها را به پیشرفت دهد و اینگونه بتواند در عرصه بین المللی علیه خطرات بزرگ نظیر بمب اتمی امپریالیسم و خطرات گوناگون دیگر موسساتی را ایجاد نموده و با ایجاد گفتگو میان احزاب سیاسی بتواند بیانگر اترناسیونالیسم باشد، بسیار ارزشمندتر از انحرافهای آزمون رنال سوسیالیسم خواهد بود که میگفت: "ما فلان تعداد انسان را رهایی دادیم، فلان تعداد را نیز رهایی خواهیم داد." این بدان معنا نیست که سوسیالیسم در هر جایی میتواند نیرومند باشد، اما نیرومندی سوسیالیسم در نقطه ای و عدم نیرومندی آن در نقطه ای دیگر نیز بسیار خطرناک بوده و بیانگر انحراف در سوسیالیسم است. یعنی سوسیالیسم هرگز اجازه نخواهد داد وضعیتی پدید آید که در یک طرف به تمامی سوسیالیسم و در طرف دیگر به تمامی فاشیسم وجود داشته باشد. این در مورد یک حزب نیز صادق است. اگر در درون یک حزب نیز عده ای به تمامی سوسیالیست و عده ای به تمامی دهاتی باشند، آن حزب از هم فرو خواهد پاشید. به دیگر سخن، پیشرفت انسان، لازمه جوهر سوسیالیسم است.

با نگرش به سوسیالیسم من، میتوان دید که در درون حزب تا چه اندازه برای ایجاد حزبی سوسیالیستی تلاش نموده ام و برای آنکه در کردستان به رهبری PKK بتوانم پیشرفتی سوسیالیستی ایجاد نمایم؛ همه چیز را به گونه ای یکسان به همراه خویش پیشرفت داده ام. این لازمه سوسیالیسم است. آیا من میتوانم سوسیالیستی بروکرات گردم؟! آیا من خواهم توانست همچون چپهای ترک باشم که جز سخن گفتن کاری نمیتوانند انجام دهند و گروهی

بیش نیستند که انسانها را همچون گله های گوسفند اداره مینمایند؟! به دلیل آنکه در دیدگاه و نگرش سوسیالیستی من چنین چیزی را نمیتوان پذیرفت، من هرگز به وجود چنین چیزی در خویش اجازه نخواهم داد. سوسیالیسم به طور کلی، بیانگر سطح سوسیالیسم یک حزب است. سطح سیاسی یک حزب نیز نشانگر سطح آزادی خلق بوده و میتوان آنرا بدین شیوه به سطح بین المللی نیز ارتقا داد. من به دلیل آنکه خود را به سوسیالیست بودن اینگونه پایبند میدانم، میتوانم سوسیالیستی با نفوذ و صادق باشم. هنگامی که تمامی سوسیالیستهای بوروکرات و حتی روسای دولتها از پای درآمده و سقوط میکردند، من خود را نیرومندتر مینمودم. همه از من میپرسند: "سوسیالیسم کلاسیک فرو پاشید، استالینسم نیز متلاشی شد، شما چگونه هنوز به عنوان آخرین سوسیالیست پایدار مانده اید؟" آنان در نیافته اند که ما چگونه سوسیالیستی هستیم. ما به سوسیالیستی رئال، سوسیالیستهای بوروکرات، سوسیالیستهای فتودال و یا سوسیالیستهای خرده بورژوا واقعی نمینهیم و هیچ رابطه ای، چه دور و چه نزدیک با آنان نداریم. بلکه در درون PKK مبارزه شدیدی علیه آنها انجام میدهم. PKK حزبی سوسیالیستی است، اما در درون آن انسانهای ارباب گونه، خرده بورژواها و دهاتی بسیارند. ما در مقابل تمامی آنها مبارزه ای شدید را انجام دادیم و نتیجه آن نیز عملی کردن سوسیالیسم PKK بود. همه میدانند که سطح تحلیلات و به اجرا گذاری و عملکرد، PKK را به نیرویی تبدیل ساخته که میتواند خود را در جهان مطرح سازد، ما نیز این مسئله را با حقیقت پیوند دادیم. با دیدگاه و نگرش سوسیالیستی صحیح، PKK مبدل به نهاد رهبری، خلق و دمکراسی گردیده و به آنچه کاپیتالیسم تحمیل میسازد، همچنین به مسائل انسانی، پاسخهای درستی داد و این یک پیشرفت است.

میتوان گفت: راهبردها و راه حلهای ما، همچنین سطح اجرای آنها از یک لحاظ به معنای پیروزی سوسیالیسم بوده اند. این حقیقت را نه شما و نه دشمن نمیتواند انکار نماید. زیرا، آشکارا میتوان دید که ما اینکار را چگونه انجام داده ایم و این اثباتی بر این مدعاست. من این کار را با چنین طرز فکر، رفتار و عملکردی به اثبات رساندم. من نیز یک انسانم، اما چگونه انسانی؟ انسانی که ارتباط مستقیمی با ایدئولوژی، سیاست، عمل، مبارزه با کاپیتالیسم، به اوج رساندن انسانهای ستمدیده و بسیاری چیزهای دیگر دارد. با تحلیل سوسیالیسمی که PKK آنرا پیاده ساخته، میتوان دریافت این پیشرفتی است که در میان خلق کرد، در سطح منطقه و در سطح بین المللی نیز انعکاس پیدا کرده است. راجع به وضعیت سیاسی بین المللی نیز چنین نکته ای را میتوان بر زبان آورد.

بنابراین، دیگر جایی برای یاوه گوییهای نظیر این سخن چیهایی ترک که میگویند: "سوسیالیسم دیگر از هم فرو پاشید، آنچه که بر جای مانده خط مشی کاپیتالیسم است" وجود ندارد و هیچ کس نمیتواند با تکیه بر این نکته به سوی کاپیتالیسم بشتابد. ما نه در گذشته از ظهور رئال سوسیالیسم از خود بی خود شدیم و نه از فروپاشی آن نیز غمگین گشتیم. بلکه ما به شیوه ای متناسب با خطی مشی خویش به راه خود ادامه دادیم. ما به این نکته ایمان داشتیم و میدانستیم که تحلیلاتمان ارزشمند بوده و به وسیله آن میتوان سوسیالیسمی را که لازم بود بیشتر پیاده گردد، بوجود آورده و بر آن اصرار ورزید. در پایان دیدیم که چپ گرایی بوروکراتیک و متقلب، همچنین چپ گرایی رئال از هم فروپاشیده و نتوانست خود را انسجامی دوباره بخشد. ولی ما هر روز بیشتر از روز قبل پیشرفتهایی را حاصل نمودیم. اگر ما با سرعت و شتابی چنین به پیش رفته و ۵ تا ۱۰ سوسیالیست پر توان، واقعا شیوه رهبری ما را اساس گیرند، فاشیسم ترک و ارتجاع در خاورمیانه بر جای نخواهند ماند. حتی اگر سوسیالیستهای مدعی دیگری نیز ظهور نموده و آنها نیز این شیوه و طرز را منطبق بر زمان و مکان بکار گرفته و بر شیوه مبارزه مناسبی اتکا ورزند، انتر ناسیونال بی نظیری ایجاد خواهد شد.

ما فروتنی و عدالت را لازم و ضروری میدانیم، اگر بعضیها به این شیوه اجرا و عمل پایبند باشند، نمیتوان درباره ایجاد انترناسیونال نیاندیشید.

آنچه را که ما به شکلی واضح در کردستان پیاده نموده ایم در خاورمیانه نیز به راحتی میتوان به اجرا در آورد. در حال حاضر چنین چیزی را در ترکیه اجرا کرده و در نهایت، تمام جامعه بین المللی را به لرزه در خواهیم آورد. ممکن است آزمون بلشویک جایگاه بهتری در تاریخ داشته باشد، ولی ما در حال حاضر به خلق کرد و مسائل درون حزبی مشغولیم. ما امروز بیش از آنکه به دیگر خلقها و یا سیاستهای مختلف موجود در کردستان پردازیم، میخواهیم جنبه های درونی حزب را پیشرفت داده و صحیحترین کار نیز همین است. حتی در درون PKK به مسائل شخصیتی افراد میپردازیم، مشغول خود سازی هستیم و با مبارزان سر و کله میزنیم، این درستترین کار بوده و نتیجه بخشترین کار هم خواهد بود.

ما در اینجا افراد و شخصیتها را مورد تحلیل قرار میدهیم. این تحلیلات تمامی جنبه های فرد را در بر میگیرد و بر همگان ثابت شده که این راهکار بسیار صحیحی میباشد. در واقع سوسیالیسم بیش از هر چیز با انسان سروکار دارد، ایدئولوژی ای است که از دگماها به دور بوده و به تمامی جنبه های انسان نظر دارد. ما نیز سوسیالیسم را بدین شکل دریافته و پیاده نمودیم. در نتیجه آن، در درون PKK از انسانی که در حال تبدیل شدن به حیوان بود و مشکلات بسیار پیچیده ای در خود داشت، انسانی بوجود آمد که رفته رفته در حال اوج گرفتن بوده و بتوان مسائل او را حل نمود. با به وجود آمدن چنین انسانی در درون PKK، ما توانستیم به سطحی از حیات ملی دست یافته، توان انجام عملیات را داشته باشیم و جنگ ویژه فاشیسم را خنثی سازیم. این پیشرفت بسیار عظیمی است که ما آن را اثبات نموده ایم و در این نقطه است که ارزش بین المللی بودن آن نیز ظاهر میشود. زیرا در پشت پرده جنگ ویژه ای که ترکها آن را تحمیل میکنند، اروپا، آمریکا و مرتجعین خاورمیانه خود را پنهان ساخته اند. تمامی آنها لحظه به لحظه انتظار پیروزی این جنگ پلید را کشیده اند، به همین دلیل مبارزه ای را که در درون PKK انجام داده ایم، مبارزه ای انترناسیونالیستی میباشد. بنابراین این مبارزه هم دارای جنبه های ملی و هم دارای جنبه های انترناسیونالیستی است. جنبه ملی آن را در مبارزه علیه امحای ملی از طرف استعمار میتوان دید و جنبه انترناسیونالیستی آن، مبارزه علیه تمام نیروها نیست که از جنگ ویژه فاشیسم حمایت مینمایند و این خود دارای ارزش انترناسیونالیستی عظیمی است.

در میان ما انسانها به تولید و نو آوری نیز میپردازند. یعنی انسانها ایدئولوژی می آفرینند، به سیاست می پردازند و در حزب نوسازی انجام میدهند. در تمام مراحل اساسی و سرنوشت ساز حزبمان، میتوان چنین چیزی را به خوبی مشاهده نمود. در اینجا واقعیت هر مرحله مورد تحقیق قرار میگیرد، وظایف تعیین میشوند و بر این اساس انسانها را آموزش داده و برای مبارزه آماده میسازیم، نتیجه آن نیز مستمر گشتن پیشرفتهایی است که PKK را شکست ناپذیر میسازند. در اینجا طرز تفکر صحیح مبارزان و رهبری را میتوان دید. این طرز تفکر نیز فرماندهی و نظامیگری را در پی خواهد داشت، اگر این کار به شکلی همه جانبه و عمیق ادامه یابد، ارتش عظیمی نیز بوجود خواهد آمد.

ارتش مردمی کردستان، ارتشی است که خاورمیانه را به لرزه در خواهد آورد. این ارتش حافظ دموکراسی، سوسیالیسم و انترناسیونالیسم خواهد بود.

اینها مسائلی هستند که در حال پیشرفتند. مهم آن است که ما بتوانیم عملی بودن آنها را اثبات نماییم. من در این مورد خود را اثباتی عظیم برای آن میدانم. پای بندی من به سوسیالیسم، بدان معناست که خود را اثبات نمودم. اگر انسانی سوسیالیست، خود را بدین گونه اثبات نماید، وظیفه اش را در

قبال سوسیالیسم به جای آورده است. به همین دلیل، نه تنها در میان خلقمان بلکه در جامعه بین المللی نیز همه ما را به عنوان سوسیالیستهای واقعی خواهند شناخت. تمام کاپیتالیستها با وجود آنکه بسیار میکوشند، اما توان آنرا ندارند که راه پیشرفتها و مبارزاتمان را سد نمایند. آنان میگویند: "سیستم سوسیالیسم از هم فروپاشیده و دیگر کسی سوسیالیسم را قبول ندارد." اگر این سخنان صحت دارد، به چه دلیل نمیتوانند در مسیر من مانعی ایجاد نمایند؟ زیرا من به شکلی راستی در شخص خود اقدام به نوگرایی و نوسازی میکنم، درست زندگی نموده و به شیوه ای درست مبارزه میکنم. هر چند من در تنگنا قرار دارم، اما مهم آن است که میتوانم به شکلی درست خود را آموزش دهم، خود را سیاسی، ایدئولوگ، مردمی و انسانی ساخته و نتیجه آن نیز حاصل شدن پیشرفتی است که کسی نمیتواند جلوی آن را بگیرد. همچنین این به معنای دگرگون ساختن اعلام پیروزی دروغین کاپیتالیسم در این چند سال اخیر است.

گفته میشود که رئال سوسیالیسم فرو پاشیده و کاپیتالیسم به پیروزی رسید، اما فهم این نکته ضروری است که ما نیز پیروز گشتیم و این امری تصادفی نیست. زیرا از طرفی کاپیتالیسم به هیچ وجه به پیروزی نرسیده و از سویی دیگر این سوسیالیسم واقعی نبود که شکست خورد، بلکه سوسیالیسمی پوچ و بی معنی بود. ما در آن هنگام به سختی خود را پایدار نگه میداشتیم، نه از طرف کاپیتالیسم و نه از طرف سوسیالیسم مورد قبول واقع نمیشدیم. پیروزی ما در آن بود که مرحله فروپاشی این قطبها را فرصتی دانسته و توانستیم به سوسیالیسمی حقیقی دست یابیم. رهبری PKK نیز با بکار گیری تاکتیکهای بسیار مناسب آن را توسعه داده و اگر خیانت وجود نداشت، دستیابی به پیروزی حتمی بود.

من در داستان زندگی خود بیان نموده ام که از کجا آغاز کرده و اکنون به کجا رسیده ام. ما این نیرو را بوسیله شخصیتی سوسیالیستی که به بهترین شیوه انسان را مورد تحلیل قرار میدهد، بدست آوردیم و این به معنای پیروزی بزرگ انسانیت است. اگر شما حتی جزئی از آن را پیاده نمایید، هزاران نفر به شما خواهند پیوست. اندکی بیاندیشید، آیا میخواهید با این پیروزی همراه شوید؟ برای همراه شدن با آن تلاش و کوشش لازم است. سوسیالیسم یعنی تلاش و کوشش، یعنی تئوری، یعنی تاکتیک و مهمتر از همه یعنی انسان گشتن. بویژه در جامعه و محیط حیوان گشته ما، سوسیالیسم بزرگترین ادعای انسان، تحلیل آن و نوسازی دوباره اوست. اگر نیروی اندکی برای به اجرا گذاری و پیاده نمودن مدل و شیوه عمل ما داشته باشید، خواهید دید که میزان موفقیتهایتان چگونه پیشرفت نموده است. همچنانکه گفتم این امر اراده، نیروی اندیشه، پراتیک، تئوری و عملیات را دربر گرفته و بسیار عملی است. در کنار اینها و به شکلی تفکیک ناپذیر با آن، باید همچنانکه به استراتژی پایبند هستید، منطبق با قوانین به مبانی تاکتیکی نیز پایبند باشید. شما مبارزان خوبی هستید و هیچ کس نخواهد توانست چنین مبارزانی را متوقف سازد، همچنانکه نتوانسته اند من را متوقف سازند.

نقش تاریخی انسانها محدود بوده و نمیتوان انسان را فراتر از طبیعت قرار داد و آنچه را که در تمام قرنها به انجام رسیده به او محول ساخت، یک انسان خود دارای نقشی تاریخی است و تنها میتواند آنرا به جای آورده و دیگران تکامل بخش آن خواهند بود. حتی امروز نیز رهبری یک موسسه بوده و نقشی را بر عهده دارد. همچنین مبارز بودن نیز یک موسسه است و خود نقشی دارد. اگر هر کس در جای مناسب، وظیفه خویش را به انجام رساند، این کار با موفقیت بیشتری به انجام خواهد رسید. اما اگر یکی از آن دو وجود نداشته باشد، کارها ناقص خواهند ماند. به همین دلیل ما حزبی را اساس میگیریم که هر کس در آن نقش خویش را به جای آورد. اگر جبهه حزب، ارتش، فعالیتهای مردمی، فعالیتهای نظامی، سازماندهی داخلی، وضوح و روشنگری ایدئولوژیکی و سیاسی، بر این اساس و به شکلی یکسان به پیش روند، آن وقت پیروزی حزب و موسسه رهبری حتمی خواهد بود.

تمامی این موارد را در آزمون PKK که در حال پیاده شدن است، میتوان دید. این اشتباه و کاستی شماسست، ما هر چند که به شما میگوییم چیزهایی در حال وقوع است، آنرا درک نمیکنید. من اکنون در سطح بین المللی مطرح هستم، چرا نمیتوانند حتی یک سانتی متر مرا به عقب بکشاند؟ بر خلاف خواست آنها هر روز تاثیر بیشتری خواهم داشت؛ زیرا من دنیا و روابطم را به شکلی صحیح تحلیل مینمایم. من سوسیالیستی واقعگرا هستم، میدانم که کجا و چگونه حرکت نمایم، کدامین تاکتیک را کجا و چگونه به کار گیرم، به چه شکلی پیمان بسته و چگونه دوستانی بیایم و در جای مناسب نیز به مخالفت و مقابله میپردازم. من تمامی اینها را به شیوه ای واقعبینانه به انجام رسانده و آنها را با برداشتن گامهایی مناسب، آگاهانه و با روحیه، عملی میسازم. اینگونه است که موفق گشته و زندگی مینمایم. شما نمی توانید به من بگویید: "تو معجزه و خیال هستی"، من پراکتیسیستی بسیار علمی هستم. شخصی هستم که بر اساس حقایق کردستان، حقایق بین المللی و حقایق تمامی شما، به زندگی روی آورده ام. PKK نیز حزبی است که میکوشد تا همراه با ما اینچنین باشد. اگر شما این موارد را با تمامی جنبه هایش دریابید، مسئولیتهایی را بر عهده خواهید داشت. شما باید تمام ضروریات ایدئولوژیک - سیاسی و سازمانی را به جای آورید. اگر این کار را به خوبی انجام دهید، مشارکتی عالی انجام داده اید. انسانی که به خوبی در کارها مشارکت نماید، کارها را به خوبی انجام داده و موفق خواهد شد. اما اگر اینها را مد نظر قرار ندهید، بدون تحمل هیچ رنجی مشکلات را نادیده بگیرد و رسیدن به راه حل را در پیش نگیرند و بگویند: "پیروز خواهیم شد"، خواسته ای غیر ممکن و غیر واقعی خواهید داشت. اگر پیوندتان را با ایدئولوژی علمی و سازماندهی قطع نمائید، نه تنها پیروز نخواهید شد، بلکه عامل شکست نیز بوده و همراه با خویش انسانهای بسیاری را نیز به نابودی خواهید کشاند. در حال حاضر این ویژگی بسیاری از شماهاست.

ما مفهوم چنین چیزهایی را در درون PKK بیان داشتیم، سطحی را که ما امروزه در درون PKK بدان رسیده ایم، سطحی گسترده و موثر است، سطحی است که ایدئولوژی و سیاستی تاریخی می آفریند. اگر ما آن را با حقایق بین المللی مقایسه نمائیم، خواهیم دید که حزب ما نه تنها همچون احزاب رئال سوسیالیسم و احزاب رسمی کمونیستی نبود نشد، بلکه نیرومندتر نیز گردیده و با ادعایی عظیمتر در صحنه ظاهر شد، ما اغراق نمیکنیم اما این یک حقیقت است که ما حزبی انترناسیونالیست و یکی از مدعیترین احزاب سوسیالیستی هستیم. انقلاب خاورمیانه نیز از لحاظ بین المللی گستردهترین انقلابها و پرتنترین آنها خواهد بود.

اکنون که ما تمامی این موارد را مورد تحلیل قرار میدهیم؛ ایدئولوژیهای دینی نیز خواستار افزایش نفوذ و تاثیر خویشند. من نخواستم این نکته را بسیار مورد تحلیل قرار دهم. آنها در حال نیرو گرفتن هستند، به حزب تبدیل میشوند و به سرعت نیز به اقتدار میرسند. اینها نیز موضوعاتی دیگر برای بحث و گفتگو میباشند، خصوصاً در خاورمیانه پیشرفتهایی اینگونه را میتوان دید؛ اسلام دوباره بیدار گشته و دولت بنیان می نهد. در این مورد میتوان گفتگوی گسترده ای انجام داد که موضوع بحث آن اسلام حقیقی، مشکلات روزانه و همچنین مشکلات ملی و طبقاتی باشد. همچنین میتوان راجع به ملی گرایی بورژوازی، ملی گرایی وابسته و خرده بورژوازی نیز بحث نمود. این نیروها هم در دنیا، هم در خاورمیانه و خصوصاً در کردستان خواستار افزایش نفوذ و تاثیر خویشند. همچنان که ما در گذشته مواردی اینچنین را با تمام جنبه های ایدئولوژیکی، سیاسی و سازمانی آنها تحلیل نمودیم، امروزه نیز میتوانیم دریابیم که هدف آنها چیست؟ بویژه در جنوب کردستان دولتی وابسته در حال شکل گیری است، گروههای رفرمیست بسیاری را نیز میتوان دید. ما در گذشته آنها را بسیار مورد انتقاد قرار دادیم و انتقادات ما انتقادهای به جایی نیز بود. ما میتوانیم در وضعیت کنونی نیز چنین مسائلی را مورد

انتقاد قراردهیم. آنان در مقابل جنبش ما چه موضعی اتخاذ کرده و ما با آنها چگونه برخوردی خواهیم داشت؟ از جنبه سیاسی با جنبشهای اسلامی، ملی

گراهای خرده بورژوا، مدل دولت فدراسیون که وابسته ای مدرن است و فاشیسم ترک چه برخوردی خواهیم داشت؟ چه امکاناتی برای تحلیلات

سیاسی و دستیابی به راه حلی سیاسی وجود دارند؟ این امکانات با چه چیزهایی در پیوندند؟ با رسیدن به کدامین راه حل نظامی میتوان راه حل سیاسی را

به اجرا گذاشت؟ اصرار ورزیدن بر فدراسیون به عنوان یک مرحله در ترکیه تا چه حد واقعینانه خواهد بود؟ آیا این فدراسیون از لحاظ محتوی چگونه

فدراسیونی خواهد بود؟ رابطه این فدراسیون با دموکراسی و مبارزات دمکراتیک چیست؟ بر همین اساس پیشرفت چهپای ترک و یا نیروهای انقلابی

ترکیه به چه معنا خواهد بود؟ این پیشرفت چه تاثیری خواهد داشت؟ قادر هستیم چگونه پیشرفتی را در آنها پدید آوریم؟

اینها مواردی هستند که لازم است به شکلی مجزا و به طور گسترده مورد تحقیق قرار گیرند. همچنین روابط سیاسی با امپریالیسم امریکا، اروپا و

حتی دولتهای مختلف خاورمیانه به چه معنا خواهد بود؟ آیا عدم وجود رابطه، درست خواهد بود؟ اگر این روابط صحیح نیستند، به چه صورت همچون

روابطی تسلیمیت آمیز درک نخواهند شد؟ شیوه صحیح روابط باید چگونه باشد؟ رابطه ای صحیح که جایگزین روابط تسلیمیت آمیز دولت فدرال

وابسته و یا گروههای خرده بورژوا گشته و در مورد استقلال و آزادی گامی به عقب بر ندارد، باید به چه شکل باشد؟ بهترین شیوه برای ایجاد رابطه با

ترکیه، دولتهای منطقه و امریکا چیست؟

در تمام این موضوعات، میتوان تحلیلاتی راجع به مفاهیم و اصطلاحات و همچنین سطح پیشرفت پراتیکی انجام داد. میتوان تحلیلاتی را که در

گذشته انجام گرفته اند نیز گسترش بیشتری داد، در این موارد نمیخواهیم که وارد جزئیات شویم. گفتگوهایی که در کنگره انجام خواهند شد میتوانند

هر موضوعی را بر اساس تیر آن مورد تحلیل و تحقیق قرار داده و تصمیماتی را در مورد آن اتخاذ نمایند. ما در اینجا مبانی را مشخص ساختیم و آنچه

که برای ما لازم است؛ مشخص ساختن مبانی است نه وارد شدن به جزئیات آنها. هر چند در تحلیلات بسیاری که انجام گرفته اند، جزئیات آنرا نیز

توضیح دادیم، هر کس که بخواهد میتواند آنها را در تاریخ حزب و اسناد و مدارک آن مورد تحقیق قرار دهد. ما کتابهای بسیاری را در این رابطه

نوشته ایم. برای آنانکه خواستار تحقیقات هستند، این کتابها، هم شامل تحلیلات بوده و هم فرامینی را در خود دارند. حزب در این مورد توان بسیاری

برای انجام تحلیلات داشته و تمامی این تحلیلات به شکل اسناد و مدارک در آمده اند. آنان که مدعی مبارزه حزبی باشند، به این تحلیلات بیشتر از آب

و نان نیاز پیدا خواهند کرد. هر کس چنین کند، نتایج و درسهای بسیاری را کسب خواهد نمود. آنچه از ما خواسته شده است، قبلاً ارائه داده ایم، در

حال حاضر این خواست شماست که حائز اهمیت میباشد.

اینها توضیحاتی مهم راجع به مسائل اصلی بود که در برگیرنده نکاتی اساسی بود. گفتگویی بسیار وسیعتر از این، اتخاذ تصمیماتی صحیحتر، چندان

عملی نیست. حزب تمامی اینها را به خوبی مورد تحلیل قرار داده و بر این اساس گام در راه پیشرفت نهاده است. آنچه را که همه مبارزان، شرکت

کنندگان در کنگره و تمام اعضای حزب بایستی انجام دهند، آن است که به سطح این تحلیلات برسند. در این مورد پیشرفتهایی را میتوان دید. لازم

است که عوامل و چگونگی این پیشرفتها و همچنین وظایف اشخاص را به خوبی دریابیم، برجسته کردن آنها در شخصیتان نیز کاری اساسی است.

هیچ کس همچنانکه بسیاری از شما میندازید، نمیتواند بگوید: "PKK جنبشی است که به خودی خود و یا با تکیه بر بعضی عملیاتها به پیش

میرود." من فکر نمیکنم آنچه را که تا کنون انجام گرفته اند حرکتی نظامی باشند. من تا کنون نگفته ام که مبارزه گریلا به شکلی جدی اجرا شده

است. هر چند تلاشهایی برای انجام این کارها وجود دارد، اما این تلاشها نیز نیازمند سازماندهیهایی است که PKK آنها را در اولویت قرار میدهد. ما در آغاز نیز گفتیم و اکنون نیز میگوییم: خط مشی نظامی و سازماندهی ای که PKK آنها را قبول دارد هنوز به عنوان مشکلی اساسی در پیش رویمان قرار دارد.

به موازات آن، مسئله سازماندهی خلق نیز مشکلی است که خود را ظاهر میسازد. حتی ما در انتقال ایدئولوژی به مردم با مشکل روبرو هستیم. تبلیغ و نشر ایدئولوژی توسط ارگانهای مطبوعاتی - انتشاراتی وظیفه ای اساسی است. روزنامه های حزب به شکلی چندان صحیح به کار گرفته نشده و محتوای ایدئولوژیکی آنها نیز ضعیف است. ما امکانات مطبوعاتی و انتشاراتی بسیاری را دارا هستیم، اما این امکانات بکار گرفته نمیشوند، سازماندهی نمیگردند و تبلیغات از طریق آنها انجام نمیشود. حتی به عنوان وسیله ای مورد تقدیر قرار نمیگیرند. در رابطه با مشکل ایدئولوژیکی لازم است این نکته را نیز مد نظر قرار دهید. به سخنی دیگر نشر ایدئولوژی را میتوانی بر این اساس مورد تحلیل قرار دهید. به زودی تلویزیونی تاسیس خواهد شد و رادیویی نیز وجود دارد، مطبوعات نیز از قبل وجود دارند. لازم است مطبوعات غیر قانونی و قانونی (در داخل و خارج از کشور امکانات بسیاری برای آن وجود دارد) به خوبی بکار گرفته شوند.

از لحاظ سیاسی نیز پیشرفتهای بزرگی حاصل شده اند. میلیونها نفر از مردم به شکل سیری ناپذیری در حال سیاسی شدن هستند. یک نمایندگی حزبی شایسته میتواند آنها را به سرعت به سازمانی سیاسی مبدل سازد. خلق در هر جایی خواستار رسیدن به اقتدار است. لازم است که به شکل نمایندگی دموکراتیک و نمایندگی حزبی، خلق را به اقتدار رساند. هر کس تا جایی که بخواهد، میتواند سازمان و نهاد ایجاد کند. همچنانکه گفتیم امکانات رسیدن به راه حل بسیارند.

این مایه رو سیاهی خواهد بود، اگر یک مبارز بگوید: "به بن بست رسیده و در تنگنا قرار گرفته ام." و با این بهانه به وظایفش عمل ننماید. شما حزب را چگونه دریافته اید و خود را چه میندازید؟ آیا خجالت نمیکشید که با چنین شخصیتی حقیر، به حزبی اینگونه عظیم پاسخ میدهید؟ آنچه را که من بارها بیان داشته ام، هدفی جز این نداشته است. حزب گسترش یافته و نزدیک به پیروزی است. اما شما آنها را به عقب میکشید. شما اینکار را با سطح ایدئولوژیکی - سیاسی و سازماندهی عقب مانده اتان انجام میدهید. من میگویم، شما چنین حقی ندارید. اگر حقیقتاً PKK حزبی نیست که با ایدئولوژی، سیاست و سازماندهیش توان یافته و نمیتواند نیروی خود را پیشرفت دهد و در حال فروپاشی و پراکنده گشتن است (که این ادعای دشمن است) حق با شما خواهد بود و در نتیجه، بیچارگی و بی روحیه بودن را به عنوان قدر و سرنوشتی قبول خواهیم کرد. اما اگر PKK حزبی است در حال پیشرفت، آن وقت شما در اشتباه هستید و لازم است خود را اصلاح نمایید. اگر بسان کودکان گریه نمایید و با احساساتی بودن و تئوریهای مختلفان درباره بحرانهای روحی، کارهایتان را انجام داده و عمل نمایید، نمیتوانید بار مسئولیت آنها را بدوش بگیرید. راه حل، انجام سیاستی درست و درک تمام جزئیات ایدئولوژیکی است. اگر به شیوه های دیگر و با پیش پا افتادگی خویش، حزب را تنزل دهید، آنچه را که انجام داده اید، عشره گرای و قبیله گرایی بوده و نشان دادید که شخصیتی لمپن، راحت طلب و بی بندوبار هستید. با چه جراتی جسارت چنین کاری را انجام میدهید؟ چگونه این حزب را تا سطح شخصیت خودتان تنزل خواهید داد؟ با کدامین حق و با کدامین جسارت خواستار چنین چیزی هستید؟

روا داشتن این، برای حزبی که مبارزه بزرگی را انجام داده است، ناشایستترین اعمال در برابر آن حزب است. شما خود را تربیت نموده اید، فاقد جوهرید و گناهتان در آن است که همگام با حزب حرکت و پیشرفت نموده اید. بسیاری از شما فرد گرا، خانواده گرا، قبیله گرا، منطقه گرا و سازشکارید. این عیب بزرگی است و اگر بر آن اصرار ورزید مرتکب گناه شده اید. این چیزی است که شما بر آن اصرار میورزید. چنین کارهایی با سطح ایدئولوژیک - سیاسی ای که در حال پیشرفت است چه ارتباط و پیوندی دارد؟ اگر هیچ ربطی با آن ندارد، سطح ایدئولوژیک - سیاسی شما، چیزی جز بیچارگی، عدم بینش، فاناتیسم، دهاتی بودن و لافزنی خرده بورژوازی نیست. این مسئله با خط ایدئولوژی - سیاسی ما که در حال استحکام و اجرا است چه ارتباطی دارد؟ اگر با آن ارتباطی ندارد باید از خود پرسید: "برخورد صحیح چیست؟ و چگونه میتوان به آن دست یافت؟"

به همین دلیل امکانات آموزشی را در اختیار شما قرار میدهم و به شما میگویم: تحقیق و کاوش نمایید و اگر ممکن است خود را به سطح حزب برسانید، اما اگر بگویید: "من برای حزب مشکل آفرین خواهم بود" مبارزه طبقاتی روی خواهد داد و این مبارزه، مبارزه ای بر اساس پرنسپ و مبانی خواهد بود. حزب در این مورد هیچ امتیازی نخواهد داد، گامی به عقب بر نخواهد داشت و سازش نخواهد نمود. این نکته را به خوبی در مغزتان فرو کنید. حزب هیچگاه سازمانی سازشکار و ائتلافی نیست، پرواکاتورها، اخلاصگران و خرده بورژواهای بسیاری خواستار تحمیل این مسائل بر ما بودند و شما نیز میخواهید همان چیزها را بر ما تحمیل نمایید. به همین دلیل نیز گناهکارید، از این عمل بهره ای نخواهید برد و شما را نخواهم پذیرفت. حزب یعنی اتحادی ایدئولوژیک - سازمانی، حتی میتوان آنرا اتحادی روحی نیز نامید. بسیاری از مبارزان صاحب ادعا، با آن همبستگی روحی ایجاد مینمایند. حزب اتحادی اینگونه است و شما نیز باید آنرا اینگونه دریابید. به چه دلیل با لافزنیهایتان ما را به خود مشغول میکنید؟ با کدامین حق میگویید: "شیوه گفتار من؛ آنچه که من در آن به بن بست رسیده ام" و اینگونه ابراز احساسات می نمایید. اینها گفته هایی نیستند که یک مبارز حزبی آنرا بر زبان براند و ما نیز نمیخواهیم شما را در چنین شرایطی ببینیم. به نزد ما آمده اند، ماه هاست که در اینجا هستند، بدون آنکه خجالت بکشند، میخواهند عقب ماند گیهایشان از سوی ما مورد قبول قرار گرفته و یا بدون آنکه خجالت بکشند با سیاستهایی بسیار مکارانه و اصرارهای فتودالی پوسیده، به نتایجی دست یابند.

من بارها به آنها گفته ام که دست از چنین کارهایی بردارید. چنین افرادی در درون حزب بسیارند. در این کنگره خواهیم دید که ما چگونه نقاب چنین کسانی را از چهره اشان بر خواهیم داشت (همچنانکه هم اکنون نقابهایشان را برداشته ایم). ما انسانهایی بی معنایی بی معنا نیستیم، همچنانکه گفتیم، خط ایدئولوژیک - سیاسی ما نیرومند است. باید به آن احترام بگذارید و به سطحی که لازم است برسید. من به هیچ کس نمیگویم که افسانه بیافریند، اما لاقط تحقیق و کاوش نمایید و برخوردی محتاطانه داشته باشید.

آنچه که بر ما تحمیل میشود، بدور از مبانی حزبی است. این افراد به خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک ما چنان شکلی بخشیده اند که نمیتوان آنرا را باز شناخت، بر علیه همزمانشان توطئه نموده و آنها را به خود کشی کشانند. آیا وضعیتی اینچنین شایسته ماست؟ بیابید و بنگرید که تا چه اندازه اینها را بر ما تحمیل نموده اند! افراد بسیاری میخواهند که با استفاده از نیروی حزب و نفوذ والای ایدئولوژیک - سیاسی آن، ارباب شوند. از شما میپرسم؛ کسانی که در درون جامعه جایگاهی نداشته و در سایه حزب، یک روزه اعتباری بدست آورده اند و میخواهند به شکلی فردی و خودخواهانه زندگی کنند، چه کسانی هستند؟ من پاسخ این سؤالها را خواهم داد و تمام گامهایی که برداشتیم در راستای آشکارا ساختن این نکات بوده است.

همچنانکه گفتیم، سطح ایدئولوژیک - سیاسی حزب توسط راه حل و سطح اجرای آن به موفقیت خواهد رسید. اما افراد بسیاری در جهت خلاف آن حرکت میکنند. چیزی که ما باید در اینجا آنرا را اصلاح نماییم، خط مشی حزب و سطح اجرای آن نیست بلکه این اشتباهات و کاستیهای شماس. به همین دلیل نیز آگاهی از تحقیقات و کاوش و مشارکت در سازماندهی و تبلیغات، وظیفه اساسی شماس. این مورد را در مباحث مربوطه به شکلی وسیعتر تحلیل خواهیم نمود. هم اکنون تنها جلب توجه شما به آن کافی است.

همانطور که می بینید، سطح ایدئولوژیک - سیاسی PKK تنها پیشرفتی محدود به این مرحله تاریخی یا محدود به یک حزب نیست، بلکه سطحی است که مفهومی منطقه ای و بین المللی داشته و دوست و دشمن با احترام با آن برخورد میکنند. شما به عنوان مبارزان حزب لازم است این سطح را به خوبی دریابید، آنرا با تمامی مبانی ایدئولوژیک - سیاسی درک کنید، تحلیلات ریز بینانه ای انجام دهید و از همه مهمتر اینکه آنرا به اجرا رسانده و به سطح موفقیتی منطبق با آن دست یابید. همچنین بایستی تحولی عظیم در خود انجام داده و اینچنین با حقایق ایدئولوژیک - سیاسی حزب یکی شوید. اگر این کار را انجام دهید، میتوانید پیشرفت نموده و پیروزی عظیمی را بدست آورید. مبارزانی اینچنین بهترین پشتیبان برای پیروزی حزب که در حال شکل گیری دوباره است، میباشند و چنین مبارزانی پیروزی را مستمر خواهند ساخت.

در کنگره پنجم خواستار آنیم که حرکتی مستمر به سوی پیروزی را آغاز کنیم. ما تاکنون دارای چنین شعارهایی بودیم، البته نمیتوان گفت که این شعارها، شعارهایی بیهوده بوده اند، اما نتیجه دلخواه را بدست نیاوردیم. این بار ما تجربه بزرگی کسب نموده ایم و احتمال پیروزییمان بسیار است. اما این کار با رسیدن به سطحی که از آن بحث نمودیم، آفریدن مبارزانی منطبق با سطح مذکور و اجرای آن امکان پذیر خواهد بود. این به تنهایی مشکل خواستن و یا ترجیح دادن نیست، بلکه این یک اجبار، زندگی و شور و شوق است. این مسئله، مسئله زندگی کردن و دستیابی به آن برای بار اول در طول تاریخ خود، خلقتان و انسانیت است. این مسئله، مسئله مشارکت جسورانه و فداکارانه شما و مسئله رسیدن به حیاتی است که آرزوی آن را دارید، و سرانجام این مسئله، مسئله پیروزی است